

«تشکلهای کارگری باید از دل مبارزات روزمره کارگران بوجود بیاید!»

اتحاد کارگران

ارگان مرکزی اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

قیمت: ۱۰۰ ریال

شماره ۳ تیرماه ۱۳۶۹

سرمقاله

چرا مذاکرات مستقیم؟

«مافخریم که دشمن مامدام عطفی است.» خمینی سرنوشت جنگی که ۱۰ سال پیش آغاز گشته بود، پس از آسال وضعیت نه جنگ نه صلح، هم اکنون با چرخش سیاستهای جمهوری اسلامی و گشایش باب مذاکرات مستقیم با «مدام حسین کافر» وارد عرصه جدیدی شده است که صلح بین دو رژیم ارتجاعی رادراینده ای نه چندان دور محتمل میسازد.

مذاکرات مستقیم پس از نامه نگاری بین صدام حسین و فرسنگانی ویس از جاری ساختن خون صدها هزار نفر از فرزندان دو کشور ایران و عراق و ویران سازی بخش های بسیار مهم صنعتی - تولیدی و خسارات غیر قابل جبران مادی و معنوی آغاز می گردند تا سران مرتجع دور رژیم در راستای منافع حکومتی خویش و بر سر دشمنی با منافعی کارگران و زحمتکشان دو کشور با هم کنار بیایند. جنگی که سال ۵۹ آغاز شد و در تمام دوران حیاتش شیره جان کارگران و زحمتکشان دو کشور منبوع ارتزاقش بود در آغاز و ادامه اش توده های مردم هیچ منافعی نداشتند و هم اکنون که سران دور رژیم مذاکره مستقیم را در دستور قرار داده اند نیز صلح خواهی شان از موضع ارتجاعی بوده و در انطباق با منافع کارگران و زحمتکشان دو کشور نیست؛ چرا که اساسا وجود این رژیم های ارتجاعی و ضد مردمی خود بزرگترین مصیبت و مهم ترین عامل فلاکت و تیره رویی مردم است. ابراز تمایل جمهوری اسلامی به حل قطعی وضعیت نه جنگ نه صلح، نه به خاطر تغییر ماهیت جنگ طلبش و نه به خاطر رویگردانی از توسعه طلبی و پان اسلامیس ارتجاعی اش، بلکه ناشی از شرایط جهانی و مهمتر از آن گرفتاری اش در جنبه بحران اقتصادی، سیاسی و بروز نشانه های از شدت مبارزات

بقیه در صفحه ۲

اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

با اعلام همدردی و تأثر عمیق خود با بازماندگان قربانیان زلزله در استانهای گیلان و زنجان، این فاجعه هولناک را به آنان و کلیه کارگران و زحمتکشان ایران تسلیت می گوید.

زلزله نیز از مردم قربانی گرفت!

لاهیجان، شکستگی عظیم خزر، که همه ایمن شکستگیها توان ایجاد زلزله های مخربی در این مناطق را دارند.

زلزله دهها هزار نفر را بکام خود کشید و مدت زیادی خانواده ها، کودکان و جوانان، زنان و مردان در زیر آوارها بامرگ جدال میکردند. سران جنایتکار رژیم اسلامی در امداد رسانی به زلزله زدگان سنگ اندازی میکردند: ابتدا ویزای ۲۴ ساعته به امدادگران خارجی دادند و از اهدا، خون و استفاده از سگ های تربیت شده برای یافتن اجساد زیر آوار امتناع می نمودند، در حالیکه جان هزاران نفر بیخاطر

نیمه شب پنجشنبه ۲۱ خرداد ماه در منطقه شمال کشور زلزله ای بوقوع پیوست که قربانیان بیشماری از توده ها گرفت. آمارهای تاکنونی خبراز ۵۰ هزار کشته، ۲۰۰ هزار زخمی، ۵۰۰ هزار نفر آواره و بی سرپناه و ویرانی و خسارات شدید به شهرها و روستاهای استان گیلان و زنجان بوده است که شهر رشت نیمه ویران، شهرهای رودبار ۱۰۰٪ ویران، منجیل ۹۰٪، لوشان ۹۰٪ و بسیاری از روستاها تخریب و ویران شده اند که آمار دقیقی هنوز بدست نیامده است. قابل ذکر است که بیشترین تلفات و تخریب در روستاها بوده است.

بناباه اظهار زمین شناسان ایرانی، فرانسیسی، انگلیسی، کشور ایران منطقه زلزله خیز تشخیص داده شده است و موسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران اظهار داشته است که: «دوره وقوع مجدد زلزله در این مناطق طولانی است و وقوع زلزله خارج از انتظار نیست. بطور کلی گسل ها (شکستگیهای) زیادی در منطقه گیلان و آذربایجان شرقی وجود دارد مثل شکستگیهای آستارا و طالش، شکستگی

نامه هشدار دهنده یک کارگر از ایران

خطاب به نیروهای چپ

در صفحه ۱۱

شوراها! آلترناتیو حکومتی کمونیستها

در صفحه ۷

اعلامیه بمناسبت ۴ تیرماه،

سالروز تاسیس سازمان

در صفحه ۲

پیام به: انجمن کارگران تبعیدی ایرانی

در صفحه ۱۲



جنبش کارگری



یاد شهدای جنبش را زنده نگهداریم



رفیق موسی قوامی رودسری

در صفحات دیگر

بیست و هشتمین کنگره حزب کمونیست شوروی

ادامه مذاکرات پیرامون وحدت دو آلمان

مصاحبه دبیرکل جنبش استقلال طلب سواپو

مقاومت انقلاب در نیکاراگوئه

مصاحبه با تی یوو یا توشیووو چشم انداز مبارزه ضد امپریالیستی

شعری از: سعید سلطانپور

زلزله نبرد مردم فریانی گرفت!

دنباله از صفحه اول

سیاستهای این انسان نماهای ضد بشر می توانست نجات یابد.

در حالیکه دهها هزار انسان در حال جدال با مرگ بودند، علی صدر مسئول روابط بین المللی هلال احمر ج ۱۰ اعلام کرد که "مانیازی به پز شک، امدادگرو گروههای کمکی نداریم" و روز شنبه (روز سوم زلزله) همچنان بر سر نحوه برخورد با کمکهای خارجی و سازماندهی آن مشغول بودند.

رفسنجانی در نماز جمعه ۸ تیرماه اظهار داشت: "اگر اعلام کرده بودیم خودمان کارها را اداره می کنیم و نیاز به خارج نداریم، آن وقت دنیا می گفت دولت ایران مردم رانها گذاشته است در این صورت زبان دشمنان بر سرمان تیز بود." در اینجاست حاکمان جنایتکار جمهوری اسلامی برای موافقت با همکاری کشورهای دیگر صراحت داده میشود که این امر نه بخاطر نجات جان زلزله زدگان که باید هر چه زودتر برای نجاتشان شتافت، بلکه اعلام موافقت بخاطر کوتاه کردن زبان دشمنان بوده است. این امری واضح است که رژیمی که نسبت به جان صدها هزار انسان در شکنجه گاهها، میدانهای تیر، چوبه های دار و قتل گاههای جبهه جنگ رحم نکرد، چگونه میتواند توقع کمک صادقانه برای نجات زلزله زدگان را از آن داشت؟ چگونه میتواند از رژیمی که تمام هستی اش را صرف کشتار و سرکوب، چپاول و استعمار توده های کارگرو زحمتکش کرد انتظار کمکهای انسانی داشت؟! نگاهی به روزنامه های دولتی رژیم مشت آنها

را بخوبی بازمی کند:

"پسریچه ۱۲ ساله ای را پس از ۴ روز زلزله از زیر آوار بیرون آورده اند. این امدادگران یادآور شدند که هنگام آواربرداری متوجه صدای گریه ای در زیر یکی از آوارها شدند که پس از کاوش موفق به نجات این پسریچه ۱۲ ساله شدند." روزنامه کیهان دوشنبه ۴ تیرماه ۱۳۶۹. مصاحبه خبرنگاران اعزامی کیهان با اهالی ده: روستای کوچک کنار جاده قزوین - رشت، روستای "توگیر علیا": "خانه ها همه خراب شده، ما الان هیچی نداریم، نه نان پزخانه (تنور) داریم که در آن پخت کنیم و نه وسیله و یا ظرفی که در آن غذا بپزیم. چادر هم نداریم یعنی کسی به این روستا نیامده که به ما چادر بدهد." "فکر می کنم این روستا که در کنار جاده اصلی قرار دارد تاکنون از امکانات امدادی رژیم محروم بوده است بنابراین آن روستاهایی که در دل کوهها و بیابان دورتر از جاده های اصلی قرار گرفته اند چگونه میتوانند از امکانات امدادی بطور کامل برخوردار باشند؟"

روزنامه کیهان ۸ تیرماه ۱۳۶۹ تاکید دارد

نوری وزیر کشور در مصاحبه مطبوعاتی گفت:

اعلامیه اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

بمناسبت

۴ تیرماه، سالروز تاسیس سازمان

چهارم تیرماه ۱۳۵۸، روز تاسیس راه کارگراست، و اینکه که ما دوازدهمین سال فعالیت انقلابی و کمونیستی خود را آغاز می کنیم، با نگاهی به گذشته باید تاکید کنیم که ضامن تداوم مبارزه برفراز و فرودما، رزمندگی، فداکاری و از جان گذشتگی رفقای همسرگما بخاطر سوسیالیسم و کمونیسم بوده است و امروز ما ادامه دهندگان راه آنها، با آنها و کمونیستهای انقلابی کشورمان عهد می بندیم که ادامه دهندگان وفادار راه کمونیستی- شان باشیم و در این روز یاد تمامی شهدای جنبش کمونیستی کشورمان، از جمله شهدای سازمان را که بخاطر دفاع بی دریغ از شرف انسانی و رهائی طبقه کارگر و توده های ستمکش از یوغ بردگی سرمایه بیا خاسته بودند، گرامی می داریم و به آنها درود می فرستیم.

راه کارگر طی فعالیت انقلابی اش ضربات بزرگی را متحمل گردید: ضربات ۶۰ سالهای ۶۰ و بعد از آن توسط رژیم ددمنش جمهوری اسلامی، ضربات گرایشات رفرمیستی و خائنانه در سازمان، و آخرین ضربه توسط رهبری بوروکرات منشی بر سازمان وارد شد، که در دفاع از منافع خویش، انشعاب بزرگی را به سازمان تحمیل کرد. اما علیرغم این همه، ما، اتحاد کارگر ان انقلابی ایران (راه کارگر)، با ایستادگی بر پرستیهای کمونیستی- حزبی و سیاسی- ایدئولوژیک خویش بیشترین هم خویش را در مبارزه برای سرنگونی رژیم فئودال جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق بکار خواهیم بست و با ایستادگی بر اصول انقلابی مارکسیسم- لنینیسم، درس آموزی از جنبش جهانی طبقه کارگر و مبارزه کمونیستی، و اجتناب از انحرافات و کج اندیشی های گذشته جنبش کمونیستی، برای انقلاب و سوسیالیسم، برای وحدت کمونیستهای انقلابی و فائق آمدن بر پراکندگی جنبش کمونیستی و کارگری کشورمان، و برای ایجاد بلوکی انقلابی- دمکراتیک، مبارزه مان را مصمم تر از گذشته ادامه خواهیم داد. باشد که پرچم خونین اردوی کار بردوش کمونیستهای انقلابی، راه دشوار آینده را طی نموده و برقله بیروزی کمونیسم به اهتزاز درآید!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!
برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق!
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!
اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

تیرماه ۱۳۶۹

می گفت: "امداد رسانی ها باید حساب شده تر باشد آخریای مرگوزندگی در میان است." مرد تعریف میگردد: از صبح تا شب جنازه می بردیم می رفتیم و دفن می کردیم و باز می گشتیم، در این رفت و آمد، زمانی که از کنار خرابه ای می گذشتیم انگار صدای ناله و فریادی شنیدم، گوشتی کسی مرا به نام خواند می - گفتم چرا اینقدر دست ننه استم، چرانی می توانم به پدر و مادر که زیر آوار ماندند کمک کنم یعنی آنها زنده اند؟ " همسرای من مدعی میگردد و آرا میکند، می گفت "همسر ما صبح تا حالا دیوانه شده مرتب فریاد می زند. شما بگوئید حق دارد دیاندار دبیینید از هر خانواده ۱۰ تا ۱۲ نفری یک یاد و نفر مانده است خب توی این شرایط هیچکس حال خودش را نمی - فهمد." زن میگفت: "صبح که جسد پدر شوهرم را پیدا کردیم دیدم صورتش و پر م کرده، انگار از خفگی مرده بود. نمی دانم شاید اگر ۲-۳ ساعت جلوتر از زیر خاک بیرونش می آوردند زنده می ماند. شما بگوئید بنظر شما زنده میماند یا نه؟" کیهان ۸ تیر

ماه ۱۳۶۹

"در طول ۲۲ ساعت که از وقوع حادثه می گذشت نمود مردم مسائل مربوط به بیرون آوردن جنازه ها و دفن آنها توسط اهالی محل پایان رسیده بود در حال حاضر بجز آن می توان گفت که ۹۹ درصد جنازه ها از زیر آوار در آمده اند." روزنامه کیهان ۴ تیرماه ۱۳۶۹

و نیز تیزتر درشت کیهان ۸ تیرماه پایتخت - عملیات آواربرداری را اعلام کرد و در مصاحبه ها، نماز جمعه و بلندگوهای تبلیغاتی سران جمهوری اسلامی به خود مدال میدادند، در حالیکه تمامی اطلاعات و شواهد حکایت از بی مسئولیتی دولت در قبال نجات جان زلزله زدگان داشته و تحت فشار داخلی و بین المللی اقدامات خود را با تاخیر و تعلل انجام دادند. در گزارش خبرنگاران اعزامی کیهان (که از زیر تیغ سانسور شده است)، در کنار مصاحبه با وزیر کشور و مسئول ستادویژه هماهنگی و کمک رسانی به مناطق زلزله زده، خود افسارگرو امفریبی و دروغگوئی حاکمان جمهوری اسلامی است. در جرای دیگر آمده است:

"مرد، میانسال بود، داغ عزیزان را بر دل داشت،

رفیق موسی قوامی رودسری

یاد شهدای جنبش را زنده نگهداریم



کارگرو آزادی زحمتکشان نمود و هر آنچه داشت بی‌دریغ در خدمت مبارزه سرخ خود قرار داد و نمونه‌ای از رزمندگی کمونیستی، استواری و جانبازی و عشق بی‌پایان به حقانیت راهش را نشان داد.

رفیق موسی قوامی رودسری و رفقا جوادمعروف و مهدی محبوب پس از سال‌ها مبارزه انقلابی علیه رژیم سلطنتی و رژیم جمهوری اسلامی در تیرماه سال ۱۳۶۱ دستگیر شدند. رفیق موسی قوامی رودسری به ۸ سال زندان، رفیق جوادمعروف به ۱۵ سال و رفیق مهدی محبوب به ۱۰ سال زندان محکوم گردیدند. و بعد از ۶ سال مقاومت حماسی در سیاهچال‌های قرون وسطائی قهاود فـسـاع از آرمانهای بزرگشان، رهائی طبقه کارگرو توده‌های ستمدیده، سرفرازانه در مقابل جوخه اعدا م ایستادند تا هستی خویش را نثار راه سرخ پیروزی کارگران و ستم‌کشان نمایند.

یادشان گرامی، راهشان پُر رهرو

مبارزاتی فعالیت میکرد هر سه در زمان رژیم منفور پهلوی به تدارك عملی مبارزه پرداختند و با مخفیکاری فعالیتشان توسط ساواک لـونـرفـست و در جریان فعالانه در سازماندهی تظاهرات و مبارزات خیابانی توده‌های شرکت می نمودند و در انجمن جوانان مسلمان رودسری با سازمان مجاهدیـن فعالیت میکردند، تا اینکه در سال ۵۷ مـبـارزه مسلحانه جدا از توده‌ها نقد کرده و با مطالعات آثار کمونیستی به محافل کمونیستی و سپس به راه کارگر پیوستند.

در سال‌های سیاه و سخت سرکوب رژیم فـقـها، رفیق موسی همچنان به مبارزه بی‌امان خود علیه ارتجاع ادامه داد. رفیق که از محبوبیت خاصی در میان مردم شهر برخوردار بود، از همان بدو قدرت - گیری رژیم اسلامی با شعار "انقلاب مرد زنده باد انقلاب!" نیروی سرشار خود را وقف مبارزه برای انقلابی دیگر، انقلابی برای قدرت گیری طبقه

رفیق موسی قوامی رودسری در یک خانوادۀ متوسط بدنیآ آمد و در دورج زندگی راباکسار در کارخانه حس کرد و با مطالعه آگاهی کمونیستی و کارگری راه مبارزه انقلابی را پیش گرفت. آثار رنج و زحمت در چهره رفیق هویدا بود و بی‌شمار عمیق اوباکارگران و زحمتکشان علی‌الخصوص کار و حضور فعال در محیط‌های کارگری محسوس مبارزه کمونیستی و جان برکف رفیق موسی برای رهائی طبقه کارگر بود.

رفیق موسی قوامی رودسری در ضمن تحصیل علاقه وافر به ادبیات، هنر و نقاشی داشت و هم‌اکنون تابلوهای بسیار زیادی از خود بیادگار گذاشته است. او با عطف سیری ناپذیری به مطالعه می پرداخت و بخصوص در حوزه هنر و ادبیات علاقه ویژه‌ای داشت و در همین رابطه با جوادمعروف که از یلیساریو (سازمان آزادیبخش محرا) برگشته بود آشنا شده و با مهدی محبوب در یک هسته

چرا مذاکرات مستقیم؟

دنیاله از صفحه اول

موجودیت رژیم اسلامی مورد تهدید قرار خواهد گرفت. بهمین جهت ایجاد آرامش در مرزها و بسیج تمامی قوا در داخل برای مقابله با مبارزات رشدیابنده، حکومت اسلامی را به نامه نگاری با صدام حسین و با هر اقدام مشابه دیگری وامیدارد، تا بخیال خود از خشم توده‌ها و بحران همه جانبه‌ای که در آن گرفتار است در امان بماند.

همانگونه که جنگ ارتجاعی بمنظور اهداف ارتجاعی حاکمان دوکشور ایران و عراق آغاز شد و توده‌های مردم قربانیان آن بودند، هم‌اکنون روند مذاکرات مستقیم و دستیابی به صلح نیز بمنظور خفه کردن مبارزات و قربانی ساختن توده‌هاست است که از دست رژیم‌های ضدمردمی بچسان آمده‌اند.

ماهیت جنگ طلبانه دور رژیم ایران و عراق تغییر نکرده است. آنها باب مذاکره مستقیم را باز نموده‌اند تا به جنگ بین خود خاتمه داده و جنگ علیه توده‌های زحمتکش دوکشور را تشدید کنند.

صلح پایدار و دمکراتیک در ایران؛ صلحی که تضمین کننده خودمختاری خلق هاست، صلحی عادلانه که منطبق با منافع طبقه کارگرو توده‌های زحمتکش باشد، تنها از راه پیکار انقلابی و سرنگونی جمهوری اسلامی تأمین می‌گردد!

اینهمه تنها عوامل خارجی جمهوری اسلامی را برای میز مذاکرات مستقیم و نامه نگاری با "صدام حسین کافر" نشانند و آن تنها دلیل بر فراموشی "فتح کربلا" نبوده و اگر "امام" در وصیتنامه خود گفت "مفتخریم که دشمن ما صدام عـفـلـقـی است"، در آینده ادامه دهندگان راهش، از دوستی با آن مفتخر خواهند شد؛ چرا که برای مقابله با جنبش توده‌ای - انقلابی باین دوستی نیازمندند!

بحران عمیق اقتصادی، گرانی سرسام‌آوری - خانمانی و فلاکت توده‌ای عرصه را بر تمامی توده‌های مردم تنگ نموده است و رژیم اسلامی در برابر کوهی از معضلات و موانع ناشی از سیاستهای ارتجاعی - اش و خواسته‌های توده‌های خشمگین و منزجر از آن، قرار دارد، اوضاع جنبش توده‌ای و بحران اقتصادی - سیاسی، عمیق‌تر از آنست که حکومت بتواند در شرایط "نه جنگ نه صلح" بر آن غلبه نماید. در چنین وضعیت بحرانی در داخل کشور و در صورت سرباز نمودن خشم و ناراضی متراکم توده‌ای، نقش عامل خارجی و دخالت گری نیروی ثالث (تجاوز مجدد رژیم عراق و آغاز مجدد جنگ)، بشدت

توده‌ای که در صورت اوج یابی آن، هستی رژیم اسلامی به گور سپرده خواهد شد، می‌باشد. تحولات مهم و تغییر قطب بندیهای سابق و روند تکوین آرایش نوین در ابعاد بین المللی، تاثیر مستقیم بر مبارزه طبقاتی در کلیه کشورها، مناسبات کشورهای تحت سلطه و یارها شده خواهد داشت و جمهوری اسلامی بر اساس سیاست "نه شرقی، نه غربی" بی‌پایان رسیده است و نیز دیگر نزدیکی به شرق همچون سابق امیرالایم رانمی ترساند و شرق هم طالب چنین چیزی نیست. امروز، با تغییر مواضع، صف آرائیها و توازن قوای پیشین در سطح جهانی، دوره استفاده رژیم بنای پارسیستی جمهوری اسلامی از این تضادها و مانور در میان آنها به پایان رسیده است. در دوره تکوین مسالمت آمیز بلوک بندی جدید در سطح جهانی، پان اسلامیسیم و جنگ طلبی اش نمی‌تواند شکل سابق تداوم یابد، بدینجهت جمهوری اسلامی مجبور است خود را با شرایط جدید تطبیق دهد و از اینجاست که جمهوری اسلامی با استقبال مذاکرات مستقیم و در واقع به پذیرش شکست سیاسی در جنگ با عراق پس از حدود ۲ سال حالت نه جنگ نه صلح، تن در میدهد، ولی با

سرنگون باد جمهوری اسلامی! برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق!

کارگر پیشرو در گفتگو با اتحاد کارگران :

«تشکلهای کارگری باید

از دل مبارزات روزمره

کارگران بوجود بیاید!»

رغبت نشان نمی دادند! صاحبکاران نظرشان آن بود که کارگران در اثر اعتراضات، خواستها و میل خودشان سندیکا و تشکل بوجود نیآورند، بلکه خود کارفرماها آن را بتوانند از بالا ایجاد کنند. در جمهوری اسلامی هم این خود کارگران نبودند که تشکلهای خود را ساختند، بلکه سازمانهای سیاسی بودند که اینکار را کرده بودند! این تشکلهای جوشیده از درون خود کارگران نبود، در حالیکه تشکل مستقل کارگری را می بایستی خود کارگران رأساً بسازند. رژیم هم بیشتر به همین دلیل بود که آنها را تحمل نکرد! چونکه انگ سازمانهای سیاسی بر تشکلهای خود بود. در رأس تشکلهای کارخانجات بزرگ خود کارگران نبودند، بلکه از جانب سازمانهای سیاسی در آنجا قرار گرفته بودند. در واقع این تشکلهای از مبارزات روزمره خود کارگران ساخته نشده بودند که مستقل بوده باشند و رژیم آنها را تحمل نکند یا نکند، به همین جهت بود که شروع حمله رژیم به سازمانهای سیاسی، آغاز ضربه خوردن این تشکلهای هم بود... البته من چنین نظری ندارم که سازمانهای سیاسی نباید به تشکلهای کارگری کاری داشته باشند، که این خود بحث دیگری است که آنها چگونه بایستی در این تشکلهای فعالیت داشته باشند.

س : آیا فکر می کنید در صورتیکه این تشکلهای آنگونه که خودتان معتقد هستید مستقل بودند، رژیم آنها را تحمل می کرد؟ و آیا این رژیم در صورت ادامه حکومت، سرانجام تشکلهای مستقل کارگری را برسمیت خواهد شناخت؟ چگونه کارگران خواهند توانست تشکلهای خود را به رژیم تحمیل کنند؟

ج : همانطور که گفتم، اگر تشکل مستقل کارگری وجود می داشت، که این تشکل از دل مبارزات و خواستههای روزمره کارگران بوجود آمده بود، چنین تشکلهایی به رژیم تحمیل می شد. البته اگر منظورتان تشکل مخفی است، خیر! این بحث دیگری است. ولی تشکلهای علنی اگر واقعاً از خود کارگران بود، مثل بولیوی و آفریقای جنوبی، رژیم نمی تواند آنها را درهم بکوبد. اینگونه تشکلهای خود را تحمیل می کنند! خلاصه اینکه اگر تشکل کارگری را خسود کارگران بر مبنای حرکت خود بوجود بیاورند، خواهند توانست آنها را به رژیم تحمیل کنند. ولی تشکل مخفی را، نه! رژیم به تشکلهای مخفی همانند سازمانهای سیاسی برخورد کرده می کند. اصولاً هر تشکل مستقل کارگری که در کشورهای سرمایه داری وجود دارد، یعنی تحمیل آن به رژیم.



س : درباره خودتان؛ سابقه کارگری و سوابق مبارزاتی تان، در حدی که مایل هستید، برای خوانندگان اتحاد کارگران توضیح دهید.

ج : تا آنجاکه یادم هست، از دوران طفولیت - حتی موقعی که مدرسه می رفتم - کارگری کرده ام؛ بازی نکردم، ولی کارگری کرده ام! در واقع تمام مدت زندگی ام در محیط کار گذشته! اما سابقه کارگری منظم و رسمی ام ۲۵ سال بوده است... فعالیت سیاسی هم داشته و در مبارزات کارگران هم شرکت داشته ام... فکرمی کنم برای معرفی ام در همین حد کافی باشد، و مایلم محل اقامتم هم نکرشود!

س : درباره رژیم جمهوری اسلامی و خصلت ضد کارگری آن چه می گوئید؟

ج : اگر چه رژیم حاکم بر ایران با اسم جمهوری اسلامی شناخته میشود، ولی ماهیتش همانا سرمایه داری است، چه فرقی بین جمهوری اسلامی و رژیم سلطنتی وجود دارد؟ کسانی بوده هستند که می گفتند و یا می گویند که رژیم جمهوری اسلامی با رژیم شاه فرق دارد، ولی من معتقدم که هیچ فرقی بین آنها نیست! اگر در رژیم شاه مثلاً مرغ و... فراوان بود، ولی ما نمی توانستیم بخیریم. الان هم که معلوم است! اگر در جمهوری اسلامی تشکل مستقل کارگری وجود ندارد، زمان شاه هم وجود نداشت. اگر در زمان شاه مثلاً می توانستی در اتوبوس یواشکی فحش بدهی، اما حق فعالیت سیاسی نداشتی - الان هم همین طور است! این دو اسم ماهیتاً با هم فرقی ندارند؛ این سرمایه داری است که حاکم بوده و الان هم هست. طبعاً حکومت سرمایه داری هم خصلتاً ضد کارگری است. البته ویژگی هم دارد، و اینجا مانند کشورهای سرمایه داری کلاسیک نبوده و ویژگی خاص خودش را دارد.

س : فکر می کنید چرا تشکلهای کارگری نتوانستند در مقابل یورش رژیم جمهوری اسلامی مقاومت کنند و اصولاً چرا رژیم تشکلهای مستقل کارگری را تحمل نمی کند؟

ج : به نظر من در حقیقت تشکلهای کارگری وجود نداشت تا رژیم آنها را تحمل نکند! من معتقدم اگر تشکلهای مستقل کارگری وجود می داشتند، کارگران خود آنها را به رژیم تحمیل می کردند! تشکلهایی که وجود داشتند، به نظر من مستقل نبودند. این نوع تشکلهای حتی رژیم شاه دامن می زد و در جاهایی کارفرماها تشویق می کردند تا سندیکاهایی ایجاد شود، در حالیکه کارگران

در مبارزات روزمره، همیشه شرکت دارند. آنها جدای از این مبارزات روزانه دنبال شکل نیستند، بلکه در همین مبارزات است که به شکل هم می‌رسند. آنها در پیشامدها و مقاطع مشخص خودبخودی شکل‌های - حتی موقت هم شده - بوجود می‌آورند تا امورات خود را پیش ببرند. اما اولین چیزی که آنها را به حرکت وامیدارد، اضافه‌دستمزد است. در اینگونه موارد افرادی بطور خودبخودی سخنگوی کارگران می‌شوند. تنها از طریق دامن زدن این چیزها - یعنی دستمزد و گرانی - هست که می‌توان به شکل

س: فکر می‌کنید علت اینکه قانون کار رژیم به تصویب نمی‌رسد، چیست؟

ج: من فکر می‌کنم به دلیل آنست که خود رژیم از طرف توده‌های مردم و کارگران به تصویب نرسیده! درست است که رژیم دارد حکومت می‌کند، ولی همه منتظر سقوط آن هستند! در واقع جناح مشخمی از بورژوازی درون رژیم قدرت را به دست نگرفته که قانون کار خاص خود را تصویب نماید، این

این کاری را که شما شروع کرده‌اید، بسیار خوبست؛ چراکه نظرات مختلف کارگران در اینجا مطرح می‌شوند. البته کارگرانی که بخاطر جبر اقتصادی کارگری کرده‌اند... اینکار خوبست، ولی بشرط آنکه از خود کارگران نظرخواهی کنید، نه کسانی که بخاطر فعالیت سیاسی به محیط کار رفته‌اند. البته خوبست که در نشریه‌تان یک ستون جداگانه هم برای کسانی که بخاطر فعالیت سیاسی و تشکیلاتی شان وارد کارخانه‌ها شده‌اند (روشنفکران)، باز کنید. از این طریق می‌شود مقایسه کرد که نظراتشان چقدر باهم اختلاف دارند. ممکن است هر دو آنها در یک شرایط و در کنار هم کارگری کرده باشند، ولی نظراتشان یکی نیست!

رسید. بستگی به مورد و واحد تولیدی و نیازهای مشخص کارگران دارد تا شعاری طرفدار پیدا کند و حرکتی شکل بگیرد. اما اساساً اضافه‌دستمزد است که کارگران را به حرکت درمی‌آورد. در همین حرکات و مبارزات روزمره گاهی مسئله‌ای و حرکتی بطور مشخص پیش می‌آید که به اعتراضات و حرکات برجسته و بزرگی منجر می‌شود. تشکلهای کارگری هم باید در همین گیرودار واقعی مبارزاتی شکل بگیرد.

س: سطح آگاهی کارگران ایران را در چه حدی می‌دانید؟

ج: در رابطه با سطح آگاهی کارگران، باید آنها را قشر بندی کرد: یک سری از آنها آگاهی سیاسی - طبقاتی ندارند. بخشی از آنها نسبتاً آگاهند و نسبت به رژیم توهم ندارند. بخشی هم آگاهند و پیشرو. آگاهی کارگران در تشکلهای تجلی پیدا می‌کند. برخی از واحدهای تولیدی هستند که بهترند: مثلاً کارگران نفت سابقه مبارزاتی طولانی دارند، ویا کارگران صنعت چاپ که با نشر و کتاب آشنا هستند، اینها بیشتر به آگاهی دست یافته‌اند، در جاهای هم کمتر. ولی در مجموع، نمی‌توانم پاسخ روشنتری بدهم!

س: به نظر شما چه نوع تشکلی برای کارگران مناسب تر است: سندیکا، شورا، کمیته کارخانه ویا...؟

ج: در جاهای سندیکا سنت است و کارگران با آن آشنایی دارند. شورا در حقیقت در زمان انقلاب مطرح شد و پیش رفت. من به اسم کاری ندانم، تشکلهای کارگری باید از دل مبارزات روزمره کارگران بوجود بیاید، نه از بالا. وقتی از بالا شکل بگیرد، از بالا هم داغان می‌شود. اما وقتی از خود کارگران بوجود آمده باشد، رژیم هم نمی‌تواند براحتی آنها را از بین ببرد. حالا این تشکل سندیکا باشد یا شورا. در اینجا مبارزات صنفی کارگران مطرح است؛ چراکه، همانطور که قبلاً هم گفتم، طبقه کارگر ایران الان مستقیماً برای قدرت مبارزه نمی‌کند. مثلاً وقتی کارگران در جلسات صندوق قرض الحسنه دور هم می‌نشینند، در همانجا بخشی از کارهای سندیکائی خود را هم انجام می‌دهند؛ در همانجا برای یکدیگر کار پیدا می‌کنند و به مشکلات همدیگر می‌رسند. ضمن صحبت درباره گرفتن پول و وام - که بطور هفتگی ویا هر دو هفته یکبار همدیگر را می‌بینند - چیزهای دیگری هم در آنجا مطرح

بنوعی برمی‌گردد به اختلافات درون حکومتگران. در اینجا باید قانون کاری نوشته شود که منافع تمام جناحهای رژیم تأمین شود، که این نمی‌شود! قانون کاری که منافع جناح تشبیت شده را پاسداری کند بایستی تصویب شود، که هنوز چنین جناحی تشبیت نشده. مثلاً قانون کاری که توکلی نوشته بود، جناحهای دیگر مخالف آن بودند؛ قانون کاری که مربوط به "صدر اسلام" بود!

س: وضعیت کارگران ایران و جنبش کارگری کشورمان را چگونه می‌بینید؟

ج: وضعیت کارگران: فلاکتبار! مخصوصاً با گرانیهای اخیر، واقعاً فلاکتبار! مسکن و وحشتناک! نمی‌توان تصور کرد که مثلاً یک کارگر را صاحبخانه جواب کند، چه خواهد شد! آنها برای تهیه مسکن عاجزند. موقع ناهار خسورند کارگران، واقعاً گریه آور است: آنها بجای غذا فتوکپی غذا، زیراکسی غذا را می‌خورند، نه خود غذا را! مثلاً برنج را با گوجه فرنگی رنگ می‌کنند و از خانه با خود می‌آورند تا شکم خود را سیر کنند...

الان تشکلهای کارگری خلاصه شده به مندوقهای تعاونی و قرض الحسنه. خبری از سندیکا و شورانیست. تشکلهای موجود با ویژگی شرایط ایران و کارگران ما همراه است. آنها برای احتیاجات خود از این مندوقها وام می‌گیرند. الان کارگران ما به گرفتن قدرت سیاسی فکر نمی‌کنند، بلکه برای بدست آوردن نان شب تلاش می‌کنند! برای اضافه‌دستمزد و گذران زندگی روزمره تلاش می‌کنند. همه آنها از گرانی و نداشتن قدرت خرید می‌نالند. آنها الان حکومت نمی‌خواهند! وقتی کارگران ما هنوز تشکلهای صنفی و مستقل خود را ندارند، چگونه می‌توانند به قدرت سیاسی فکر کنند؟ ابتدا آنها باید تشکلهای خود را بسازند، مبارزات خود را پیش ببرند، حزب خود را تشکیل بدهند...

س: مبارزات کارگران ایران، با توجه به فقدان تشکلهای رسمی، باز چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟

ج: مبارزات کارگران ایران تنها در محیط کارشان خلاصه نمی‌شود؛ آنها در صف تهیه ارزاق، در ایاب و ذهاب، در اینجا و آنجا و حرکتهای روزانه شان هم مبارزه می‌کنند. اما در بسیاری موارد مبارزات و اعتراضات کارگران ساده‌تر از آنچه چیزی است که سازمانهای سیاسی منعکس می‌کنند. کارگران

که کمونیسم شکست خورده، و جشن می‌گیرد. ولی من معتقدم کمونیسم یک امر اجتناب‌ناپذیر است!

س: باتوجه به تجربیات خود، چه رهنمود ویا پیشنهادی برای فعالیــن کارگری و نیروهای چپ دارید؟

ج: به نظر من فعالیــن کارگری موظفند برای ایجاد تشکلهای کارگری تلاش کنند؛ زیرا کارگران بدون تشکل هیچ کاری را از پیش نمی‌برند. هر کاری را که بخواهند بکنند، به تشکل احتیاج دارند. حتی تشکل زرد بهتر از نبودن آنست! برای ایجاد یک اتحادیه سراسری باید تلاش کرد! حتی زردش احد. اقلش اینست که کارگران در یکجا مجتمع هستند و می‌توانند برخی از حقوق خود را مورد بحث قرار دهند و پیش ببرند.

س: نقش طبقه کارگر ایران را در انقلاب آینده چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: اگر معتقد هستیم که بعد از سرمایه‌داری سوسیالیسم است که پیروز می‌شود، این سؤال بی‌مورد خواهد بود! اگر حرکتی اجتماعی مورد نظر است، باز هم طبقه کارگر بدون تشکل نمی‌تواند تأثیری بر آن داشته باشد. منظورم اینست که اگر انقلاب در کار باشد، این کارگران هستند که باید در رأس آن باشند و آنرا هدایت کنند. ولی اگر حرکتها و تحولات اجتماعی از نوع دیگری مدنظر است، من آنها را انقلاب نمی‌دانم!

س: درباره آلترناتیو حکومتی چه نظری دارید؟

ج: آلترناتیو کارگری که وجود ندارد. همه آلترناتیوهای موجود بورژوازی-اند و برای چاپیدن طبقه کارگر. هیچکدام اینها به نفع کارگران و زحمتکشان نیستند. متأسفانه چپ هم توان آنرا ندارد که جانشین رژیم اسلامی بشود و حکومت آینده هم حکومتی است بورژوازی.

س: در پایان، اگر نظر، پیشنهاد ویا پیامی برای خوانندگان اتحاد کارگران دارید، بفرمائید.

ج: این کاری را که شما شروع کرده‌اید، بسیار خوبست؛ چرا که نظرات مختلف کارگران در اینجا مطرح می‌شوند. البته کارگرانی که بخاطر جبر اقتصادی کارگری کرده‌اند! خود این کارگران هم در این مصاحبه‌ها با نظرات مختلف خودشان آشنا می‌شوند. اینکار خوبست، ولی بشرط آنکه از خود کارگران

س: به نظر شما عملکرد چپ ایران در قبال جنبش کارگری چگونه بوده است؟

ج: به نظر من سازمانهای سیاسی چپ ایران نه تنها طبقه کارگر ایران، بلکه مردم ایران را هم نشناخته بودند. نمی‌خواهم سازمانهای سیاسی را نفی کنم، اما آنها تشکلهای کارگری را نه تنها از راه درست آن بوجود نیاوردند و به این مهم کمک نکردند، بلکه به نابودی شان کمک کردند! مثلاً کارگران و یسا روشنفکرانی که به محیط کار آمده و از طرف این سازمانها در تشکلهای کارگری شرکت داشتند، قبل از منافع کارگران به منافع سازمانی شان توجه داشتند. بخصوص که تقریباً همه کسانی که از سوی سازمانهای سیاسی در این تشکلهای شرکت داشتند، اصلاً کارگر نبوده بلکه "کارگر تزیینی" بودند و بخاطر اجبار اقتصادی به محیط کار و کارخانه نیامده بودند. کسانی هم که بخاطر جبر اقتصادی کارگر نشده باشند، نمی‌توانند مشکلات کارگران را بفهمند. آنها می‌توانند از فردا سرکار نروند. ولی کارگران نمی‌توانند به کار فردا بی‌توجه باشند! وقتی بحث بر سر فلان خواست کارگران باشد، و مثلاً اگر در مقابل آن یکماه بیکاری مطرح باشد، کارگران واقعی به نسان شب، به اجاره‌خانه و به زندگی روزانه زن و فرزند خودشان فکر می‌کنند و بعد تصمیم می‌گیرند، در حالیکه اگر نمایندگان نیروها در تشکلهای حضور داشته باشند، رأی به اعتصاب می‌دهند و بیکاری یکماهه را می‌پذیرند! وقتی برای تدوین اساسنامه یک تشکل ۵ تا اساسنامه پیشنهادی از طرف ۵ سازمان سیاسی آورده شود، کارگران چه می‌توانند بکنند؟ بخصوص که هر کدام آنها روی اساسنامه خود پافشاری هم بکنند، راستی چه می‌توانی بکنی؟ در اینجا لازم است نگاهی هم به خود کارگران بکنیم تا ببینیم آنها چه می‌گویند و چه می‌خواهند، یا نه؟ متأسفانه این چیزی بود که تجربه کردیم! در آنجا آنچه مطرح بود، خط و خطوط سازمانی بود، نه مسائل کارگری. حقیقتی است که روشنفکران انسانهای شریفی هستند، مبارزه می‌کنند، خود را به خطر می‌اندازند... ولی متأسفانه مشکلات و وضع واقعی کارگران را نمی‌توانند درک کنند!

س: نقش و رسالت سازمانهای سیاسی را در قبال جنبش کارگری چه میدانید و چه وظایفی برای نیروهای انقلابی قائلید؟

ج: راستش این مسئله‌ای است قابل بحث و فعلاً جواب مشخصی برایش ندارم.

کارگران در مبارزات روزمره همیشه شرکت دارند. آنها جدای از این مبارزات روزانه دنبال تشکل نیستند، بلکه در همین مبارزات است که به تشکل هم می‌رسند... اولین چیزی که آنها را به حرکت وامی‌دارد، اضافه دستمزد است... تنها از طریق دامن زدن به این چیزها... یعنی دستمزد و گرانی... هست که می‌توان به تشکل رسید.

نظر خواهی کنید، نه کسانی که بخاطر فعالیت سیاسی به محیط کار رفته‌اند. البته خوبست که در نشریه‌تان یک ستون جداگانه هم برای کسانی که بخاطر فعالیت سیاسی و تشکیلاتی شان وارد کارخانه‌ها شده‌اند (روشنفکران)، باز کنید. از این طریق می‌شود مقایسه کرد که نظراتشان چقدر مشترک است و چقدر باهم اختلاف دارند. ممکن است هر دو آنها در یک شرایط و در کنار هم کارگری کرده باشند، ولی نظراتشان یکی نیست! یکبار دیگر می‌خواستم در اینجا از شما خواهش کنم که این ستون را برای کارگرانی که بخاطر جبر اقتصادی کارگری کرده‌اند، حفظ کنید!

س: تأثیرات تحولات کشورهای بلوک شرق بر کارگران ایران چه بوده و چه نتایجی را می‌توان تصور کرد؟

ج: طبعاً بورژوازی یک حربه تبلیغاتی پیدا کرده که بگوید تا بحال در این کشورها سوسیالیسم جریان داشته و حالا سوسیالیسم در این کشورها شکست خورده، و تلاش دارد تا طبقه کارگر را بیشتر فریب دهد. وگرنه کارگران با همه افت و خیزها مبارزه زندگی خود را مداوماً به پیش می‌برند. بورژوازی می‌گوید

تذکر

مقاله‌ای که خارج از ستون آزاد و بی‌تربیبون مخالفت
اعضا، با امضای فردی در اتحاد کارگران درج می‌شوند، بیه
معنای تأیید آنها در کلیات از طرف هیئت تحریریه،
علیرغم برخی اختلافات در جزئیات، می‌باشد.
هیئت تحریریه

شود اها! الترناتو حکومتی کمونستها

تحولات اخیر در کشورهای اروپای شرقی و نوساناتی که در بین نیروهای
کمونست حزبی و غیر حزبی در این کشورها صورت گرفته، جابجایی و دست
بدر شدن قدرت سیاسی از احزاب حاکم به دست جریان‌های سیاسی
دیگر در بخشی از کشورها از طریق انتخابات آزاد، پذیرش و انجام بخشی از
رفرمها در رابطه با تعدد احزاب و فعالیت آزاد سیاسی در بخشی دیگر،
برداشتن بند مربوط به رهبری حزب کمونست از قانون اساسی غالب
کشورهای مزبور، شکل‌گیری جنبش‌های سیاسی، توده‌ای و ملی با درجاتی
متفاوت در هر یک از آنان، گامهای اولیه در راه درهم‌ریختن بخشی از بلوکها و
صفت‌بندیهای قدیم در رابطه با پیمانهای چند جانبه و بین‌المللی، ارائه
برنامه‌های اقتصادی جدید و غیره، اوضاع متحول و غیر ثابتی را بوجود آورده
است که رویه‌مرفته می‌توان آنها را تحولات بی‌سابقه و مهم دوران حاضر
خواند. از این رو شکل‌گیری مجادلات داغ و تئوریک برای ارائه آلترناتیو
سیاسی و اقتصادی نیز منطبق با دوران پرتنش جاری امری طبیعی و ذاتی
مراحل اینچنینی است: مباحثاتی که ضمن پاکبندی هر چه وسیعتر ناشی
از شرایط می‌بایست نقش راهنما و جهت‌دهنده تحولات را بازی کرده و
هر یک حقانیت خود را در این بوته آزمایش داغ و پرشتاب این دوره به اثبات
رسانند.

تا آنجا که به جنبه سیاسی مسئله مربوط می‌شود، سؤال اینست که
تغییر گذشته با دنبال نمودن چه نوعی از حکومت و ساختمان دولتی باید
دنبال شود؟ این سؤال در اصل بدین شکل مطرح است که کمونست‌ها در رابطه
با نوع حکومت می‌بایست چه شعاری داده و چگونه عمل نمایند. پاسخ صحیح
به این سؤال پاسخی است برای همه توده‌های کارگروزمحتش و برای همه
کمونستهای حزبی و غیر حزبی و برای تمامی دمکراتهای انقلابی.

تاریخ قرون اخیر از یکطرف تاریخ جدال اندیشه و عمل پارلمانتاریسم
در مقابل شیوه‌های حکومتی استبدادی، فئودالی و سپس تجربه اندوزی، تغییر
و تکمیل و نهایتاً شکل تکامل یافته امروزی آن است که هم‌اکنون در غالب کشور-
های کره خاکی مان به حیات خود ادامه می‌دهد. پارلمانتاریسم بعنوان شیوه
حکومت بورژوازی (و البته با دست آوردهای بزرگی نسبت به شیوه حکومتی
ماقبل) با تفاوتها و تنوعات خاصی خود در هر کشور که عمدتاً ناشی از سنن
مبارزاتی، فرهنگی، سطح بلوغ و توازن قوای سیاسی- طبقاتی حاکم بر
آنهاست شیوه حکومتی است که جز در سالهای ۱۹۱۷ تا نیمه اول دهه ۲۰
احساس خطر جدی در مقابل رقیبی تازه‌پا، خطرناک، روبه‌رشد و محبوب
(محبوب برای کارگران و زحمتکشان جهان) به خود ندیده و در شرایط حاضر
نیز که بسیاری از کشورهای اروپای شرقی رسماً و علناً راه پارلمانتاریسم
را برگزیده‌اند، بدان احساس کردن فرازی و حقانیت ابدی دست داده‌است.
در دوره‌ای که حکومتهای اروپای شرقی با ممنوعیت فعالیت بسیاری
احزاب دیگر، مسخ ویا نفی شوراهای، منفعل و غیر سیاسی کردن توده‌ها و
خلاصه محدودیت و ممنوعیت آزادیهای سیاسی، به حکومتشان ادامه می-

دادند، عملاً توده‌ها را با احساس بیگانگی، دوری‌گزینی و حتی تنفر نسبت
به اصطلاح "حکومت شورائی" مستعد پذیرش راه پارلمانتاریسم ساخته-
اند و این امتیاز مثبتی بود که توسط احزاب یاد شده برای مذاکره با راه
پارلمانتاریستی رقم زده شد.

از طرف دیگر، تاریخ قرن اخیر تاریخ شکل‌گیری نهضت‌های شورائی، و
سپس جدال تئوریک و پلمیک‌های مارکسیستها بویژه پلمیک‌های مقدماتی و
تأحیدی شکل‌نگرفته لندن در سال ۱۹۰۵ تا ۷ حول حاکمیت شوراهای و سپس
آتشبار قوی و کوبنده‌اش از سالهای ۱۹۱۷ به بعد و همچنین تاریخ شکل‌گیری
حکومت شورائی در روسیه بود که در واقع دوران تجربه عملی برای روشن کردن
زوایا، رفع گره‌گامهای مبهم، ارتقا و تکامل هر چه بیشتر و بویژه دوران آموزش
و واریسی این تجربه عملی نیز بوده‌است. لنینیستها پس از دستیابی بیه
تئوری حکومت شورائی و سپس متحقق نمودن آن هیچگونه شکی در حقانیت
و اصولیتش نداشتند و در تمامی مباحثات آندوره هیچ دیدگاه غیر مارکسیستی
نمی‌توانست مزیت و برتری سیستم پارلمانی را در مقابل سیستم شورائی به اثبات
رساند. در دوره یاد شده این آتشبار بلشویکیها بود که موضعی تعرضی داشته
و مدافعین سیستم پارلمانی را به موضعی دفاعی و محافظه‌کارانه رانده بود.
با اینهمه هیچکس به اندازه خود لنین از نواقص زوایایی از کار در پیشبرد
عملی و ناروشنی اجزاء قضیه و همچنین ضرورت بررسی، مطالعه و تحصیل،
جمع‌بندی و سپس ارائه طرحهایی همه‌جانبه‌تر صحبت نکرده و پیشگام
نبوده‌است. از نظر لنینیستها بویژه پیشروترین، آگاه‌ترین و جدی‌ترین
بلشویکیها و در رأسشان لنین تلفیقی از این اعتقاد عمل می‌کرده که ضمن
پافشاری بر پذیرش آگاهانه‌شان در حقانیت سیستم شورائی، می‌بایست
آموزش در عمل، تجربه اندوزی و بررسی عملکردها را بعنوان گنجینه‌های
از مواد مطالعاتی برای بهبود و تکامل اجزاء و جوانب قضیه مورد پاسداری
و استفاده قرار داد. لنین در اثر معروفش "بهتر است کمتر ولی بهتر باشد"
ضرورت این کنکاش و مطالعه را در بر خورد بیه پنج سال تجربه عملی ساختمان
دولتی مورد تأکید قرار داده، مشکلات و نارسانیه‌ها را بر می‌شمارد، از نواقص کار
انتقاد میکند و اقدامات لازم در راستای بهبود عملی آنرا گوشزد می‌نماید.

بودند تئوریسینها و رهبرانی که در مطالعه و برخورد با جنبش شورائی به نتایجی غلط دست یافته و شورازاننده حزب پنداشته و میخواستند. برخورد های لنین در ابتدای امر به مقوله حکومت شورائی برخوردی ناقص و حتی خام بود. در آن سالها نهایت آنچه که لنین بدان معتقد شد و اعتقاد خود را که حاصل مطالعه و فاداران جنبش و برخورد تئوریک با دیدگاه های رایج بین بلشویکها و منشیویکها بود همانا دستیابی و تاکیدی بر ایده دولت موقت انقلابی برآمده از شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان بعنوان نقطه دیکتاتوری دمکراتیک که تا برگزاری مجلس موسسان به حیات خود ادامه خواهد داد، بوده. در واقع این اولین بار بود که لنین به این ایده دست مییابید که شوراهای میتوانند و باید بمثابه ارگانهای دولتی عمل نمایند. این ایده با سرکوب و محوشوراهاتوسط رژیم تزاری تا به همین حدیاقی مانسد و در تمام دوران قترت و فراز و فرود جنبش تا سال ۱۹۱۷ و شکل گیری و قوام مجدد شوراهای ارتقا، نیافت. برنامه بلشویکها نیز مبنی بر فراخوانی و برپائی مجلس موسسان بعنوان یکی از نمودهای پارلمان تارایسم کمکان دست نخورده باقی ماند. ضرورت تجدیدنظر و تغییر برنامه بلشویکها، پس از شکل گیری مجدد جنبش شورائی، ظرفیتها و توانمندیهای که از خود بروز دادند قدرت **دیوانه حکومتی** که عملاً وجود داشت و عمل میکرد. بحثها بر خوردده های تکویری که حول مسئله دولت موقت و دولت آتی در گرفت. آینده انقلاب که با مقادیر و اقدامات سیاسی - عملی دولت موقت تیره و تار مینماید و پاسخی دیگر میطلبد و ۰۰۰ مطرح شده و این همان دوره ایست که لنین در مطالعه و بررسی این جنبش قوی شورائی ایده حکومت شوراهای هر چه بیشتر منسجم و متکامل نمود. از این مقطع است که حکومت شورائی در عرصه تئوری، پارلمان تارایسم را به جنگ میطلبد. شوراهای فوریه تا ژوئیه سال ۱۹۱۷ (بعلت توهم توده های کارگر، سرمستی شان در پیروزی بر تزارایسم و تسلط رهبری سازشکارانه بر آنها علیرغم در دست داشتن قدرت کافی هنوز پارلمان تارایسم و حکومت بورژواشی را تهدید نکرده و این خطر بالقوه برای جایگزینی به فعل در نیامده بود و نمیتوانست در آید. جنگ نظری و عملی بلشویکها، تلفیق صحیح ترویج و تبلیغ و ایجاد رابطه صحیح بین تاکتیکها و استراتژی در رابطه با حکومت شورائی و سطح بلوغ جنبش و توده ها، در انطباق با سه دوره فوریه تا ۴ ژوئیه، ۴ ژوئیه تا ۱۱ اوت، و از ۱۱ اوت تا کسب قدرت و پس از آن، با لحاظ مطالعه متدولوزیک حائز اهمیت فراوان است. این سه دوره کنجینه ای از تجارب را ارائه میدهد که در رابطه با روند حاضر در اروپای شرقی و سیاستی که میبایست از جانب کمونیستهای این کشورها اتخاذ شود بسیار آموزنده است. مطالعه صحیح این تجربه کمک میکند تا در شرایط حاضر و در رابطه با بحث مورد نظر نیز مورد استفاده قرار گیرد.

الف. رابطه ایده حکومت شورائی با سطح بلوغ توده ها

و روند جاری در کشورهای اروپای شرقی

در بُعد سیاسی - دمکراتیک قضیه آنچه که در تحولات اخیر اروپای شرقی شاهد آن هستیم موج عمومی دمکراسی طلبی و مبارزه علیه شیوه حکومت خودمدارانه و بوروکراتیک سالیان مدید گذشته است. این موج از مدتها پیش چه در میان روشنفکران، توده ها، نیروهای اپوزیسیون و حتی لایه های از احزاب حاکم شکل گرفت، رشد کرد و به غلیان درآمد. تعدد احزاب، فعالیت آزاد سیاسی، منع پیگردها، انتخابات آزاد، آزادی مسافرت به خارج از مرزها، از اهم خواسته ها و مطالباتی بود که موجی عمومی و همگانی، با درهم آمیزی مرز طبقات، لایه ها و نیروهای سیاسی متفاوت را موجب گردید. از این رو فشار از پائین محرک اصلی مجموعه ای از فرمها گردید که توسط

در شوروی بعنوان اولین کشوری که راه سوسیالیسم را برگزید جز در دوره یاد شده و در واقع از نیمه دوم سالهای ۱۹۲۰ هرگز شاهد تلاشهای جدی در این جهت نبودیم که هیچ، بلکه در واقع دوران برپائی مناسبات و سیستم سیاسی میسویم که هر چه بیشتر توده ها را از ارگانهای کنترل و قدرت دور داشته، دمکراسی سیاسی را محدود کرده و به مسخ شوراهای میپردازد. بطور خلاصه باید گفت که دوران حکومت احزاب کمونیست در اروپای شرقی دوران مسخ و نابودی شوراهای دوران محدودیت و ممنوعیت فعالیت سیاسی برای دیگران و نشان دادن دیکتاتوری حزب بجای دیکتاتوری طبقه بوده است. اکنون بار دیگر در جدال بین دو اندیشه و دو شیوه حکومتی باید پرسید: کدامیک، پارلمان یا شوراهای کمونیستها و تمامی انقلابیون دمکرات بدون تردید در حقانیت، برتری و دمکراتیک تر بودن و تفاوت ماهوی، انگشت بر حکومت شوراهای میگذارند. برای کمونیستها صحبت بر سر تردید بر تئوری شوراهای پارلمان نیست، بلکه صحبت بر سر نقد بیهوده و عملگرایی از احزاب است که کردارشان را با نام حکومت شورائی بخورد دیگران داده و در این راه تنفر و انزجار آفریده اند. صحبت بر سر ترویج و تبلیغ بی اساس سیستمی است که تنها در پرتو تحقق آن توده ها قادر خواهند بود اراده خود را به فعل در آورده و قدرت واقعی را به کف گرفته و حفظ نمایند. صحبت بر سر کار چند برابری و جبران گذشته ایست که چنین فاجعه ای را در پی آورده است صحبت بر سر ایجاد ارتباط و درهم آمیزی این اصول و ایده های صحیح و دمکراتیک با توده های است که در جهت پارلمان تارایسم سمتگی کرده اند. و خلاصه آنکه صحبت بر سر تلفیق ایده حاکمیت شوراهای با واقعیت جاری است که در اروپای شرقی در جریان است، از این رو برای پاسخگویی به سؤال طرح شده در بالا میبایست به چند مسئله کلیدی پاسخ داد:

الف: رابطه ایده حکومت شورائی با سطح بلوغ توده ها و روند جاری در کشورهای اروپای شرقی

ب: رابطه ایده حکومت شورائی با آزادیهای سیاسی بطور عوام و فرمهای دمکراتیک اخیر در کشورهای یاد شده بطور خاص

ج: رابطه همزمنی مورد نظر کمونیستها با حکومت شورائی و ماجرای حذف بند مربوط به همزمنی از قانون اساسی در اروپای شرقی

پاسخ به مسائل فوق از دو جنبه حائز اهمیت است: اول پاسخ متدولوزیک و بیویژه در س آموزی نقادانه از تنها عملگر دغنی و پیر بار موجود یعنی تجربه تئوریک و عملی بلشویکها و دوم پاسخ به شرایط مشخصی که با آن روبرو هستیم، تلفیق درست این دو جنبه کمک شایانی میکند تا به نتایج و رهنمودهای درستی در قبال حوادث جاری دست یابیم. پیش از سرور تاریخ روسیه باید به این نکته توجه داشت که کمونیستهای خوش فکرو خوش قریحه روسی، کمونیستهای که در درک از جوهر و متدولوزیک مارکسیستی یک سر و گردن از دیگر کمونیستهای آن زمان روسیه جلوتر بودند هرگز به مارکسیسم بعنوان شریعت و آیه های مذهبی نمینگریسته اند، لنین در رأس این دسته از کمونیستها و عبارتی بعنوان سمبل و نماینده این لایه، رابطه صحیح تئوری و عمل، مطالعه و بررسی رویدادها و سپس جمع بندی و تاثیر گیری از آن برای تصحیح و ارتقا، تئوری را بدرستی درک کرده و بکار میگرفت. برخلاف بخشی از "لنینیستهای" دو آتشه دیروزی و امروزی هرگز پدیده ای که شواهد و عینیت آن مشاهده نشده بود بعنوان آیه های خدائی در غار "حرا" بهی اولهام نمیشد، و هرگز در قبال ایده جوان و ناشناخته ای چون حکومت شورائی، از ابتدا درک کاملاً و همه جانبه ای که دیگر لا تغیر باشد نداشت. برنامه ای که در کنگره دوم بلشویکها سال ۱۹۰۳ تصویب شد لنین نقش بسزائی در تدوین آن داشته هنوز از ایده حکومت شورائی بری بود. لنین تنها در سال ۱۹۰۵ است که با جنبش شورائی کارگران و سربازان آشنا میشود. در میان بلشویکها

در انطباق با کردار گذشته‌اشان نمیتوان انتظار داشت که نقد آنان نقصدی ریشه‌ای و تاسطح حکومت شورائی و تحقق وسیع‌ترین آزادیها تحت سیستم حکومت شوراهای باشد.

اگر مبنای حرکت و متدبر خود کمونیست‌ها نسبت به این تحولات در حوزه سیاسی آنست که قطعات تحقق ارگانهای اقتدار توده‌ای، حاکمیت شوراهای سازمان دادن سربای ساختمان دولتی منطبق بر آن بر فرمهای اخیر تنها در حد مقر و اقدامات مثبتی که زمینه‌برای آموزش و بارآوری هر چه بیشتر آگاهی طبقاتی مهیا میکند، معنا خواهد داشت بجنبه مهم قضیه استفاده از همین امکان برای آموزش و آماده‌سازی توده‌ها در راستای آن هدف عالی توسط کمونیست‌هاست. کمونیست‌هاست که در درون و بیرون از احزاب یاد شده قرار دارند، کمونیست‌هاست که به حقانیت دمکراتیک‌ترین شیوه حکومتی توده‌ها معتقدند. خلأ وجودی بندست از کمونیست‌ها طبیعتاً ضایعه‌ای خواهد بود برای توده‌های هر کشور؛ لیکن منطق مبارزه در اقتصاد سیاسی و تئوریک مسلمان‌پیشگامانی را از خود بیرون خواهد داد. و هر آنجا که چنین کمونیست‌هاست وجود دارند و وظیفه‌ی وقفه‌شان تبلیغ و ترویج ایده‌ایست که تفاهت این سالها با قوریه تا ژوئیه ۱۹۱۷ و امکاناتی که برای بلشویکها فراهم شده بود، قابل تعمق است و نمیتوان آنها را نادیده گرفت، لیکن شیوه برخورد و متدولوژی بلشویکها در آن دوره، شیوه و متدی است که با تفاوت‌های خودپیزه‌اش پاسخی است برای همین دوره در حال گذر. یکی از تفاوت‌های اساسی دوره مورد بحث با ماههای بین فوریه تا ژوئیه سال ۱۹۱۷، وجود جنبش قوی شورائی در آن مقطع است. و این امر مستر مساعدی برای تبلیغ و طرح شعارهای عملی و تاکتیکیهای زنده بلشویکها بود. اکنون ما شاهد یک جنبش قوی شورائی توسط کارگران در کشورهای مورد بحث نیستیم و این امر باعث میشود که بار ترویجی قضیه نسبت به بار تبلیغی حول ایده شوراهای توسط کمونیست‌ها سنگین‌تر باشد. لیکن این امر به معنای بی‌مسئولیت تبلیغ نیست. هنگامیکه امکان فعالیت آزاد نسبتاً فراهم شده باشد، هنگامیکه به همراه مطالبات عموم توده‌ای و مشترک شاهد جنبش مستقل کارگران نیز هستیم، هنگامیکه دموکراسیون و میتینگ‌های وسیع برپا می‌شود، هنگامیکه موج سیاسی عمومی تابان حدیث می‌رود که احزاب در قدرت اپوزیسیون میشوند و ۱۰۰۰ اینها نشان‌ها و سازمان‌های بخش‌هاست برای تبلیغ ایده‌هاست. بویژه آنکه در دوره‌های متلاطم نسبت به دوران رکود و خفقان گوشه‌ای شیندن نظرات حساستر میشوند و آموزشی که توده‌ها در این دوره‌ها می‌بینند با ده‌سال دوران راکد سیاسی قابل مقایسه نیست. اگر در ماههای فوریه تا ژوئیه با حضور فعال شوراهای و در شرایط قدرت دوگانه، بلشویک‌ها علیرغم در اقلیت بودن شعار "همه قدرت به شوراهای" میدادند. این امر نشان‌دهنده آن بود که اولاً آنها تنها و تنها این سیستم را بیان کننده اراده توده‌ها میدانستند. از نظر آنها متحقق نمودن این اراده بمراتب والا تر، مهمتر، ارجح تر و مقدم تر از کسب آراء اکثریت شوراهای توسط آنان بود که این تلاش در جهت کسب اکثریت آراء بمنظور هدایت اصولی شوراهای اهمیت و جایگاه خاص خود را داشت. از طرف دیگر این شعار ناظر بر متحقق نمودن این سیستم به شکل مسالمت آمیز بود اما گمانی که در هر جای دیگر باید مورد بهره‌وری قرار گیرد. باز هم نباید فراموش کرد که پس از سرکوب آژوئیه، یعنی در شرایط خلأ شوراهای اقتدار که شاید تنها از جوانبی با دوره مورد بحث ما قابل مقایسه باشد بلشویک‌ها کاملاً تنها طرفدار سیستم مورد نظرشان یعنی حکومت شورائی بودند. لنین در مقاله "در اطراف شعارها" که در همان مقطع یعنی پس از آژوئیه و سرکوب شوراهای نوشته بود، توضیح میدهد که باز پس گیری شعار "همه قدرت بدست شوراهای"، تنها به معنای آنست که شوراهای مشخص متعلق به

بخشی از احزاب حاکم با سرعت عمل بیشتر و از جانب بخشی با کندی و محافظه‌کاری جامعه عمل بخود پوشید (و آنکه در این راستا مقاومت کسود پوزهاش به خاک مالیده شد) بنابراین یکطرف معادله توده‌ها و نیروهای اپوزیسیون بودند و یکطرف دیگر احزاب حاکم. در شعارها و خواسته‌های مردم آزادیهای سیاسی بود و پارلمانتاریسم، و در اقدامات احزاب در قدرت نیز فرم بود و در منتهای خط، پذیرش پارلمانتاریسم. آنچه که در این ماجرا شنیده نمیشد و جز تک و تک تجوهای موردی و ضعیف هرگز نمیشد و دیده نشد همانا شعار آزادیهای سیاسی به همراه حکومت شورائی بود. آیا راستی دلیل این امر در چه چیزی میتوانست باشد؟ تا آنجا که به نیروهای اپوزیسیون بورژوائی و خرده بورژوائی مربوط میشود که بتازگی رسمیت یافته اند بنا بر ماهیت و ویژگی طبقاتی شان طرح شعار پارلمانتاریستی کاملاً طبیعی و مورد انتظار است؛ چرا که شعار حاکمیت شوراهای، شعار توده‌هاست (آنهم توده‌های آگاه)، شعار کمونیست‌هاست که در پی تحقق حاکمیت و اراده کارگران و توده‌های زحمتکش هستند. اما سؤال اینست که چرا توده‌ها در جهت چنین شعاری ستمگیری نکردند؟ واقعیت آنست که عملکرد احزاب در قدرت در دوره حکومتشان، عملکردی بود که نه در جهت آگاه کردن، آموزش و سیاسی کردن توده‌ها، بلکه در جهت نفی اراده آنها، دورنگه داشتنشان از سیاست، ارگانهای قدرت و ارگانهای اعمال اراده دولتی بوده، حکومت شوراهای همیشه بانام کمونیست‌ها، ایمن وفادارترین و پیگیرترین نیروهای مدافع کارگران و زحمتکش در هم آمیخته است. هنگامیکه احزاب در قدرت با در اختیار گیری تمامی اهرمهای دولتی و بانام کمونیسم عملکردی آنچنان داشتند که شاهدش بودیم، طبیعی است که در افکار عمومی توده‌ها، توده‌هایی که آموزش ندیده و قدرت مرزبندی آگاهانه حکومت شورائی با عملکرد احزاب را ندارند، در یک هاله‌کلی و مرزبندی غامبه‌ها هر آنچه‌ای می‌رسند که توسط احزاب با هر نامی بدان عمل شده باشد، حکومت شورائی تنها زمانی در ذهن آگاه مردم مینشیند که حول آن وسیعترین تبلیغ و ترویج و آموزش صورت گرفته و در هر گام عملی شاهد تحقق آن باشند. نسل اخیر کارگران و زحمتکشان اروپای شرقی نه تنها در چندین دهه اخیر شاهد تحقق و تبلیغ و ترویج حول این سیستم حکومتی نبودند بلکه تجربه عملی، زنده و ملموس سالهای پس از ۱۹۱۷ را نیز بطور نقد یدک نمیکنند. از آنجا که مبارزه برای یک ایده متعالی و مترقی لازمه‌اش، سطح معینی از آگاهی، شکل سیاسی یعنی همان چیزی که بخش اعظم توده‌های کارگرو زحمتکش اروپای شرقی از آن محرومند میباشد، طبیعی است که مبارزه و مطالباتشان به ملموس‌ترین و مشهودترین محدودیت‌های موجود معطوف شده باشد.

و اما خود احزاب در قدرت نیز در واکنش نسبت به این موج متراکم و این خواست عمومی نهایتاً تابانچاپیش رفتند که در شعارها و مطالبات مردم منعکس بود (آنهم نه در همه کشورها) بعبارت دیگر، حتی احزاب یاد شده با پذیرش انتخابات آزاد و تحویل قدرت به نیروهای سیاسی دیگر، بهیچ وجه انتخابات از منشور شوراهای رابه میان نکشیدند؟ چرا که لازمه پذیرش حکومت شورائی در وهله اول پذیرش این امر مارکسیستی است که انتخابات بر اساس نمایندگی طبقاتی صورت گرفته و پیش برود، اعتقاد عموم احزاب یاد شده به دولت تمام خلقی و در هر مریز مرز طبقات نتیجه طبیعی اش آنست که به تمامی انسانهای جامعه بعنوان شهروند و بمثابه هر نفریک رای بنگرد. انتظار پیش کشیدن انتخابات طبقاتی از حزب که معتقد به پایان یافتن مبارزه طبقاتی در کشور خویش است، انتظاری بیپوده است. از طرف دیگر، انتقاد ضمنی و بخشار رسمی احزاب یاد شده از شیوه حکومت گذشته‌اشان هم سطح مبارزات مردم و به میزان فشاریست که بر آنان وارد شده است یعنی اتحاد آزادیهای دمکراتیک بورژوائی، از اینرو

مردم را جستجو نمائیم، نه تعطیلی تبلیغ و ترویج آنرا با توجه به اتمی مختلف اعلام بداریم، از طرف دیگر، گزینش راه پارلمانتاریسم توسط مردم و عدم بردلازم هر ایده صحیح دیگر، در شرایط مشخصی بمعنی نفی امکانات مزبور، عدم استفاده از آنها و نندیدن روند جاری توسط کمونیست‌ها نیست. کمونیستهای کشورهای مزبور ضمن استفاده از شرایط و امکانات پارلمانی، می‌بایست حد اکثر استفاده را از اوضاعی که امکان تبلیغ و ترویج و یخش نظراتشان فراهم کرده است بنمایند، چه با در مراحل مقدماتی و حتی تا مدت‌ها بپاییده‌ها و سیاست‌هایشان بردتوده‌ای نداشته باشد، لیکن حقانیت آن با پیگیری، تلاش و فعالیت گسترده (و البته در درازمدت) اثبات خواهد شد.

وفاق عمومی حال حاضر که حول دمکراسی شکل گرفته است، علیرغم ظاهر عمومی‌اش از جوهر طبقاتی مختلف برخوردار است. این وفاق همگانی به مرور زمان و تبلور یابی هر چه روش‌نتر طبقاتی از هم گسیخته خواهد شد و هر طبقه‌ای از دمکراسی انتظارات خاص خود را به نمایش خواهد گذاشت و جهت گیری متفاوتش را عیان خواهد ساخت.

اکنون در بعضی از کشورها شاهد این تجزیه و آغاز بیلوک بندی روشن طبقاتی هستیم. نیروهای کمونیست و پرولتاریا باید نشان دهند که طرفدار وسیع‌ترین حد دمکراسی و آزادیهای سیاسی هستند، چرا که این شکل و این حد از دمکراسی بیش از همه به همین طبقه سودرسانده و چهره که دمکراسی طلبی لایه‌ها و طبقات غیر پرولتری و نیروهای غیر کمونیستی را افشا می‌نماید. یکی از معیارهای پیگیری وجدیت هر نیروی در دفاع از دمکراسی، دفاع از دمکراتیک‌ترین نوع حکومت است. آزادیهای وسیع سیاسی، حق تشکل، حق اجتماع و اعتماد، حق تحزب و فعالیت سیاسی، و خلاصه پذیرش تعدد احزاب و رقابت آنان برای کسب قدرت سیاسی، جزء ملزومات حکومت شورائی است. بدون اینها نه حکومت شورائی، بلکه دیکتاتوری احزاب، حاکم خواهد شد. پارلمانتاریسم در هر کشوری (چه کشورهای سرمایه‌داری و امپریالیستی و چه اروپای شرقی در حال تحول) مسلمانی نتواند بخشی از این حقوق را تامین نماید، که میزان تحقق آن در هر کشوری بستگی به عوامل متعددی دارد، لیکن آنچه که پارلمانتاریسم تحت هر شرایطی از آن می‌گریزد. پذیرش و عملی کردن اراده توده‌ها فراتر از اراده احزاب و "نخبگان" است. اوضاع کنونی در کشورهای مورد بحث از جنبه سیاسی نمیتواند به نتایجی مطلوب دست یابد مگر آنکه عالیترین حد دمکراسی را نشان گیری نماید و این ممکن نیست جز در سایه تلفیق و جاری داشتن آزادیهای بی‌قید و شرط سیاسی، پذیرش بی‌چون و چرای حق اعتماد منطبق بر حاکمیت شوراهای، برای اثبات، و توده‌ای کردن این ایده‌ها و انبوهی از کاربردوش کمونیست‌هاست که در شرایط حاضر میبایست با تبلیغ و ترویج بی‌امان دنبال شود.

ب. رابطه ایده حکومت شورائی با آزادیهای سیاسی بطور عام و فرمهای دمکراتیک اخیر در کشورهای یاد شده بطور خاص

هنگامیکه صحبت از دمکراسی به میان می‌آید در واقع بیان این امر است که چهارها و امکاناتی عرضه میشود تا توده‌ها قادر به بیان خواسته‌ها و مطالباتشان گردند، شیوه‌ها و ابزارهای عرضه شده برای بیان این خواسته‌ها و تمایلات و راههای متحقق کردن آنها چه میتواند باشد. چهارها و امکاناتی برای متشکل شدن هر طبقه، لایه و دسته‌ای فراهم میشود، و چه ابزارهایی فراهم میشود تا هر نیروی متشکل به ابزار نقطه نظرات و ایده‌های خود و نقد دیدگاههای دیگران بپردازند. چه امکاناتی فراهم میشود تا هر دسته متشکل نیروهای غیر متشکل را تحت تاثیر قرار دهد. و خلاصه آنکه چه امکاناتی فراهم میشود تا اعمال نظر و اراده اکثریت تا حد کسب حکومت

بقیه در صفحه ۱۰

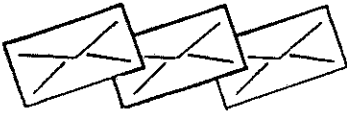
دوره قدرت دوگانه که امکان کسب مسالمت آمیز قدرت را داشتند نفسی میکنیم ولی اینکه ما طرفدار حکومت شورائی هستیم امر واضحی است، وی با امیدیه اینکه شوراهای مجددا شکل گرفته و سرپر خواهند آورد همین معنای یادآور میشود. پیدایش شوراهای در این انقلاب جدید ممکنست و بایدهم پدید آیند، منتها نه شوراهای کنونی یعنی نه ارگانهای سازشکاری بایورژوازی بلکه ارگانهای مبارزه انقلابی علیه بورژوازی اینکه مادر آنهاست هم طرفدار این خواهیم بود که سرپای ساختمان دولت طبق نمونه شوراهای باشد موضوعیست مسلم.

بنابراین از نظر کمونیستهای روسی حتی در دوره "خلا" شوراهای (که البته روح جنبشی آن کمکان وجود داشت) تنها و تنها تبلیغ و ترویج این ایده و این روش حکومتی معنا داشت و لا غیر. و این کاملاً طبیعی بود؛ چرا که از نظر آنان هیچ شیوه حکومتی دیگری دمکراتیک تر و بالنده تر از حکومت شورائی وجود نداشت؛ چرا که از نظر آنان دمکراسی بورژوازی و سیستم پارلمانی چنان سازمان یافته و میباید که توده‌های زحمتکش را تا حد ممکن از ماشین حکومتی دور نگه میدارد. و درست عکس آن - یعنی ترکیب قوه مقننه و مجریه که وضع کنندگان قوانین و نیروهای اجرائی آن خود توده‌های کارگرو زحمتکش و بنامینندگان "خودی‌شان" که در محیط کار و نوسه حوزه‌های انتخاباتی محلی برگزیده شده، قابل شناخت بیشتر، قابل کنترل، قابل عزل و قابل تعویض اند. از اینرو هر چه بیشتر آنان را به ماشین دولتی نزدیک کرده، امور دولتی را به وسیع‌ترین سطح ممکن به آنان آموزش داده و این امر را از انحصار "دولتمردان انگشت شمار" خارج نموده و توانائی و توانمندی بیشتر در این حوزه را به مسئولیت گیری بیشتر و هدایت امور پیچیده ترمی راند؛ چرا که از نظر آنان شوراهای ارگان قیاسام، ارگان مصادره سرمایه، ارگان حاکمیت بر کارخانه‌ها، زمین و کلیه منابع عمومی، ارگان بررسی تخلفات مقامات، ارگان حساب پس گیری وارگان تعیین سیاستها و علینیت آشکار تمامی قراردادها، معاملات، سیاستهای دولتی و غیره در پیشگاه توده‌ها و در نهایت ارگان تصمیم گیری و اجرای تمامی تصمیمات با بحث و اقلان و رای اکثریت تشکیل دهند آن بود.

با چنین اعتقادی بود که بلشویک‌ها حتی در دوران سرکوب شوراهای بعد از ژوئیه نیز تمام تلاششان را برای پاکبوری مجدد شوراهای، جاگیری سیاستها و جهت گیری رادیکال در آن، نفی عملکردها سازشکارانه دوره فوریه تا ژوئیه، و خلاصه برپائی ساختمان دولتی بر اساس سیستم شورائی بکسار گرفته و این خط را در دوره جدیدی از حیات شوراهای (یعنی ۳۱ به بعد که شوراهای رفته رفته سمتگیری جدید به مفهوم اعتقاد به ارگان قیام و تشکیلات دولت یافتند) نیز با جدیت هر چه تمام تر دنبال نمودند.

با توجه به آنچه که گفته شد تعطیلی ترویج و تبلیغ حول ایده حکومت شورائی در اروپای شرقی از طریق کمونیستهای آنجا تحت دوا دعسا میتواند مطرح باشد: اول آنکه ادعا شود که سیستم شورائی دیگر مورد اعتقاد مان نیست. در آن صورت باید گفت که اولاً این خود یک دلیلی است برای رویگردانی از کمونیست بودن، ثانیاً باید اثبات شود که چرا سیستم پارلمانی و یاسیستم "نالت" دیگر، دمکراتیک تر و به نفع توده‌های کارگرو زحمتکش است!

دوم آنکه ادعا شود سیستم شورائی علیرغم اصولیت و برتری نسبت به همه سیستمهای حکومتی دیگر، در رابطه با فعل و انفعالات جاری و سطح آگاهی و روندی که عملاً توده‌ها برگزیده اند بردی نداشته و طرح آن چپسزی جز دهنی گرائی و دورماندن از روند واقعی و زنده نیست. در آن صورت باید گفت که این درک نیز اشتباه است! اصولیت یک ایده ایده ایجاب میکند که راه بردن آن به میان توده‌ها و تلفیق صحیحی بین تبلیغ و ترویج، کمبست و کیفیت هر یک و اشکال متناسب و منطبق با روند، سطح آگاهی و مبارزات



طرح مسئله باهم مشترکید، همه دم از حق و حقوق کارگران می‌زنید و دعوت به مقابله و دفاع از حقوق از دست رفته کارگران می‌کنید. پس چرا در عمل با هم همین کاری را که در شعار می‌گوئید، انجام نمی‌دهید؟ اگر واقعا حرفتان با عملتان یکی است، پس بهتر است بیائید باهم اتفاق و اتحاد کنید و برای نجات ما کارگران از اینهمه ستم، که سردرگمیان مانده‌ایم، کمکمان کنید! حرکات شماها ما را هم همراهی می‌کند. تا می‌آییم خط‌مشی و ایدئولوژی شما را بکار ببندیم و به آن عمل کنیم، خبر می‌رسد که چندین نفر انشعاب کردند و گروه دیگری را تشکیل داده‌اند! تا بخواییم با نظرات آنها آشنا شویم و اختلافات را بفهمیم، متوجه میشویم نیروی دیگری که تا دیروز از نظر شما مطرود و راست و... بود، باشما ائتلاف کرده و از فلان گروه که دفاع می‌کردید، موضع سخت‌تری نسبت به آن پیشه کرده‌اید. آخر اینکه نمی‌شود در این شرایط مدام به اینگونه اعمال بپردازید و از مهم‌ترین مسئله روز که همانا بگفته شما مسئله کارگران است، غافل بمانید. اگر بر سر ما می‌جنگید، دشمن در داخل و روبروی ماست و هر روز عرصه را بر ما تنگ‌تر می‌کند. باما باشید و به ما هم بیاموزید چگونه باشیم و چطور زندگی و مبارزه کنیم. اگر شماها متحد این حرف‌ها را بنویسید و به آن وفادار بمانید، آنهایی که غیر آن‌کنند، رسوا خواهند شد! به این مصرع از شعرتوجه کنید: "تا سیه روی شود هر که در او غش باشد."

ما کارگران آمادگی لازم را داریم در این شرایط سخت برای دفاع از حق و حقوقمان بیاخیزیم، ولی همین حرکات شما باعث شده تا بخشی از ما نیز راه را گم کنیم و ندانیم بالاخره نحوه مبارزه با دشمن چیست!

کارگران آرزو مند ساکن تهران

نامه هشدار دهنده یک کارگر از ایران

خطاب به نیروهای چپ

جان سالم بدر برند و دوباره تشکیلاتی را بازسازی نمایند. خوب، تصور می‌رفت بعد از آن مصیبت و معضلی که وارد آمده بود، شعار وحدت ضرورت بیشتری یافته باشد. ولی اینطور نشد. دوباره تفوق و نفاق حاکم شد و هر روز شاهد انشعاب، جدائی، قهر و آشتی و دعوا شدیم، آن‌حادثه دلخراش کردستان پیش آمد، مسئله پاریس و...

ناگفته نماند که در این کشمکش‌ها چه انشعاب، چه وحدت، چه قهر و آشتی و دعوا - عده‌ای بخاطر ائتلاف و یا نزدیکی با فلان نیرو، تشکیلات را ترک کردند، عده‌ای بخاطر فلان انشعاب به راهی دیگر کشیده شدند، عده‌ای سردرگم ماندند که چه کنند و عده‌ای هم منزوی و گوشه‌گیر، و تعدادی نیز راه زندگی پیشه کردند و از عمر رفته حسرت خوردند. نشریه محترم اتحاد کارگران! اگر آنجا واقعا تربیون آزاد است و اظهار نظر یا دیدگاه کارگران برایتان قابل احترام است، بنویسید که آیا نیروهای چپ، دمکرات، انقلابی و همه آزادیخواهان! مگر جمهوری اسلامی غیر از آنچه که شما می‌کنید، انجام می‌دهد؟ شما یکدیگر را می‌دید، جمهوری اسلامی هم باقیمانده شما را! شمارا چه می‌شود؟! مگر نه اینکه کارگران باید با پشتوانه شما بعنوان نیروهای انقلابی عمل کنند و حکومت عدالت را مستقر نمایند؟ مگر نه اینکه شما به دفاع از کارگران و برچیدن استثمار برخاسته‌اید؟ کارگران که اینهمه اختلاف باهم ندارند! آنها با تمام وجود استعمار را می‌فهمند و برای رهایی از آن جان برکف آمده‌اند! اینهمه جنگ و جدل بین شما سر چیست؟

دوستان عزیز! باید دشمن را شناخت - و حتما شما بهتر از من می‌شناسید! اما چرا متحد نمی‌شوید و در یک صف از مناقع ما دفاع نمی‌کنید؟ همه شما در

نشریه اتحاد کارگران!

هیئت تحریریه عزیز، چندی پیش توسط یکی از دوستان به نشریه شما برخورد کردم که ظاهرا اولین شماره آن بود و قصد ادامه آنرا نیز وعده کرده بودید. مطالب را اجمالی خواندم، تیتری با عنوان "ستون آزاد" نظرم را جلب کرد، سرشوق آمدم و تصمیم گرفتم چند سطر بنویسم تا شاید اگر قابل چاپ بود، اقدام نمائید. از پیش متشکرم!

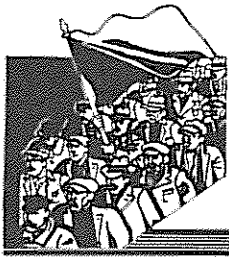
بهمن سال ۵۷ را مجسم کنید و استقرار جمهوری اسلامی را، در همان زمان وضعیت و اتوریته نیروها چپ را حرکت آغاز شد و نیروهای چپ، راست و دمکراتیک همه دارای روزنامه و مجله و تبلیغات دیگر. جمهوری اسلامی تعرض را شروع کرد، نیروها پزهای گوناگونی گرفتند: بخشی تأبیدشان کردند، بخشی ساز مدارا زدند و بخشی هم مقابله به مثل را برگزیدند، رفته رفته سرتوشت همه شان تقریبا مشابه شد! یعنی جمهوری اسلامی طی یورش رقیبان را یکی یکی از میدان بدر کرد. البته این در حالی بود که نیروها نسبت به اوائل حکومت جمهوری اسلامی نشئت آرا پیدا کرده بودند، در این یورش که بی‌بسته و مداوم نیز بود، بخشی زندانی شدند و عده زیادی اعدام گردیدند، عده‌ای نیز آواره کشور های دیگر و تعدادی هم ماندند! بی حرکت و بی عمل به زندگی ادامه دادند و با گوشه‌گیر و منزوی گردیدند. البته از عده‌ای هم که بریده‌اند و مخالف این نیروها شده‌اند نباید گذشت! هدف از طرح این قضیه، گفتن تاریخچه وقعه نیست، بلکه نگرشی است از سوی یک کارگر که تقریبا این مراحل را دیده و پشت سر گذاشته و هم‌اکنون دلش بحال جنبش می‌تپد.

آری، بعد از این یورش بود که افرادی توانستند

با نشریه

اتحاد کارگران

وگاتیه کنید!



جنبش کارگری



یونان

برای پنجمین بار در طول سه ماهه صدها هزار نفر کارگر روز دیگر در تمامه جولای دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب توسط اتحادیه سندیکاها علیه قوانینی که قرار است از طرف دولت میتوستاکیس به اجرا درآید، سازمان داده شده بود. سرانجام در دوازدهم همین ماه دولت مذاکرات با اتحادیه‌ها را حول این قوانین می پذیرد. احتمالاً دولت محافظه کار قصد دارد تا انتخابات شهرداریها در اکتبر امسال اجرای این قوانین را به تعویق اندازد. بر اساس این قوانین ۱۸۰ ماده‌ای، قرار است که "اقتصاد بازار" بطور کامل پیاده شود. بدین ترتیب قرار است صنایع دولتی، بانکها، بیش از ۸۰ درصد محصولات صنعتی و فعالیتهای خدماتی که از سال ۱۹۵۳ در مالکیت دولت هستند، خصوصی شوند. بیش از نیمی از شاغلین یونانی در استخدام دولت هستند که پس از اجرای این طرح بر اساس محاسبه اتحادیه‌ها بیش از ۳۰۰۰ نفر اخراج خواهند شد.

اما اعتصاب سراسری کارگران و کارکنان اساساً بر علیه قوانینی است که قطعاً در جهت تشدید و سخت تر شدن قانون کار عمل خواهند کرد. دولت قصد دارد که ساعت کار فروشگاهها را در آینده از ۴۰/۵ ساعت در هفته به دو برابر یعنی ۸۱ ساعت افزایش دهد، که این مطابق با منافع کنسرن‌های تجاری بزرگ خواهد بود. این امر موجب اعتراض اکثر تجار فریدی را برانگیخته است. علاوه بر آن قرار است که حداقل سابقه کار لازم برای دریافت حقوق بیکاری از ۷ ماهه به ۱۲ ماهه افزایش یابد، همچنین بخشی از کارفرمایان از پرداخت حقوق بازنشستگی و بیمه نمودن کارکنان خود در مقابل پرداخت مبلغی (بر اساس درآمدشان) به صندوق‌های بیمه معاف گردند. کار نیمه وقت که تاکنون ممنوع بود قرار است مجدداً مجاز اعلام گردد و شیفت چهارم کار نیز دایر گردد، که بدین ترتیب ساعت کار روزانه و هفتگی افزایش می یابد.

بر اساس نظر اتحادیه سندیکاها یونان، با تصویب این قانون ساعت کار روزانه به بیش از ۸ ساعت افزایش پیدا خواهد کرد، دستمزدها تنزل نموده و عدم امنیت شغلی بروز خواهد کرد. پیروزی بر این قوانین ارتجاعی کار قطعاً به مبارزه هر چه متحدتر کارگران در اتحادیه‌شان بستگی دارد!

ایتالیا

موظف گردید تا به اجرای قوانین حقوق اجتماعی از طرف کارفرمایان بطور مداوم نظارت کند. این توافق مربوط به بیمه اجتماعی دستاورد یک دهه گذشته جنبش کارگری در ایتالیا و همچنین قانون ایجاد توازن بین دستمزدها و تورم، بود. اتحادیه‌ها پذیرفتند که از ژوئن سال آینده مذاکرات در مورد تجدید قانون ایجاد توازن و همچنین تعرفه جدید صنایع فلزات، در مورد اضافه دستمزد و کاهش ساعات کار و امنیت شغلی، ادامه یابد. ۴ روز پس از این مذاکرات، معاون اتحادیه کارفرمایان اعلام نمود که تعرفه‌های جدید تا حد ممکن تمدید خواهند شد!

اعتصاب سراسری که برای ۱ ماهه جولای توسط اتحادیه‌ها در ایتالیا فراخوانده شده بود، پس از مذاکرات ۶ جولای بین دولت، اتحادیه‌های کارگران و اتحادیه کارفرمایان کونفیندوستریا (Confindustria)، لغو شد. در طی این مذاکرات اتحادیه کارفرمایان موظف به اجرای قانون ایجاد توازن بین دستمزدها و تورم تا پایان سال ۹۱ شد و بدین ترتیب از پایان دادن به این قانون در پایان امسال صرف نظر نمود، و علاوه بر آن قرار شد که این اتحادیه با کارگران صنعت فلزات در مورد اضافه دستمزدها مذاکره شود. دولت

پیام اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

به : انجمن کارگران تبعیدی ایرانی

دوستان و رفقای عزیز کارگر تبعیدی!

پیام مجمع عمومی انجمن شماره افراد، سازمانها، تشکلهای کارگری، احزاب و مجامع دمکراتیک و مترقی، مندرج در شماره ۷ کارگر تبعیدی مبنی بر درخواست حمایت و همکاری از آنها، اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) را بر آن داشت تا بدینوسیله حمایت و همکاری خود را با انجمن شما اعلام دارد.

از آنجاکه طی سالیان گذشته اختناق و سرکوب بیسابقه ضد انقلاب حاکم بر ایران مبارزین و انقلابیون بسیاری را وادار به خروج از کشور نموده، که بخشی از آنها را کارگران پیشرو و فعالین جنبش کارگری تشکیل می دهد. و این روند همچنان ادامه دارد. همه انقلابیون را به ادامه مبارزه علیه این رژیم ضد کارگری در خارج از مرزهای ایران نیز موظف می دارد. ضرورت ادامه مبارزه جنبه‌های متنوعی را شامل می گردد، که از میان آنها مضمون فعالیت انجمن شما - که همانا دفاع از مبارزات کارگران ایران در زیر استعمار و وحشیانه و تحت سرکوب لگام گسیخته در کنتر جاسوسان رژیم تحت عنوان شور و انجمن اسلامی، و جلب حمایت جهانیان - به ویژه اتحادیه‌های کارگری - جایگاه ویژه‌ای دارد. کارگران ایران با همسه دشواریهای موجود و فلاکت عمومی، با بهره گیری از ابتکارات و تجربیات جدید، مداوماً مبارزات خود را از طریق اعتصابات، اعتراضات و تظاهرات پیش می برند، در حالیکه همچنان از ابتدائی ترین شکل خود برخوردار نیستند و صدای اعتراض آنها به گوش مردم و کارگران جهان نمی رسد.

شکی نیست که معرفی تجربیات، مبارزات و مطالبات طبقه ایران در سطح جهان و جلب حمایت جهانیان از این مبارزات اهمیت ویژه می یابد و فعالیت مستمر شما در برقراری ارتباط با کارگران کشورهای مختلف و پیشبرد عملی همبستگی با آنها و افشای اعمال و وحشیانه ترین سرکوبها از جانب رژیم کارگران توسط شما، با استفاده از مشاهدات و مشکلات حضوری و عملی یکایک شما در دوره کاروندگی در کشورمان، همگی دال بر حقانیت شما و طبقه کارگر ایران است که در تحقق اهداف و برنامه انجمن موثر خواهد افتاد. اما پیوند و ارتباط با مبارزات جاری کارگران ایران از جانب انجمن از یکسو، و امکان رساندن صدای کارگران تبعیدی از طرق مختلف به داخل کشور از سوی دیگر، به یو بیانی و زنده تر بودن فعالیت انجمن یاری خواهد رساند. دوستان و رفقا!

نقش کارگران در تحولات سیاسی هر کشور جایگاه خاصی داشته و در صورتیکه کارگران بمثابه طبقه در این تحولات نقش هژمونیک نداشته و مهربطبقاتی خود را بر این مبارزات نزنند، طبقات و اقشار دیگر و نمایندگان آنها در دگرگونیها و تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تاثیرات خود را خواهند گذاشت و این تحولات را در مسیر منافع طبقاتی خود قرار داده و جنبش را به انحراف می برند. تحولات کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی این تجربه را در سطحی فراگیر به تمایز گذاشت و عمل ثابت نمود که این خود کارگرانیست که باید خود را سازماندهی کنند.

خوشبختانه طبقه کارگر ایران هم اینک دور جدیدی از فعالیت منصفی - سیاسی خود را از پیش می برد و می رود که در دگرگونیهای آتی نقش تعیین کننده خود را ایفا نماید! طبیعا هر کارگر و رهبرانقلابی ای در چنین شرایطی وظایف سنگینی بعهده دارد، که مستلزم تلاش و فداکاری هر چه بیشتر و همبستگی و همکاری همه نیروهاست که در راه این آرمان بزرگ کارگری گام برمی دارند.

ما، موفقیت انجمن شما را در جهت تحقق اهداف و بیلاتفرم آن میمانه آرزو نمیدیم و امیدواریم فعالیت انجمن شما بمثابه بازوی تشکلهای کارگری در خارج کشور و در راستای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری موثر افتد.

اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

مصاحبه با تی یوو یا توئیوو دبیرکل جنبش استقلال طلب سوایو

سؤال : سوایو خود را حزب کارگران می داند، اما او خیلی از طرفداران خود را بهت زده نمود وقتی که مدتی پیش مطلع شدنکه در آندماهانه وزرا، ماهانه بالغ بر ۰۰۰۰ اراندونخت وزیرحتی ۱۴۰۰ ارانداست نظر شماراج به حقوق وزرا، چیست؟

توئیوو: این تم بیجیده ای است. اما حقوق وزرا باید خود را با شرایط تطبیق دهد. ما خودمان خواهان آن نیستیم که حقوق بالا شی دریافت کنیم، در حالی که مردم بسختی چیزی دارند، اما وزرا نمی توانند حقوقی کمتر از کارمندان عالی رتبه دریافت دارند. و ما حقوق آنها را نمی توانیم پایشن ببیاوریم. در این صورت آنها می گذارند می روند و ما بسدون همه چیزی می مانیم و اداره جات دیگر اداره نمی شوند. به این دلیل است که ما با حقوق وزرا توافق کرده ایم، این واقعیت دارد. معلوم است که مردم ما به اشتباه بیفتند که مادر صورتی که خودمان هم کارگر هستیم آنها را ترک گفته و توسط سرمایه داران خریداری شده ایم. اما ما در این موقعیت مجبور شده ایم. ما خودمان آن را ایجاد کرده ایم.

سؤال : البته، شما ساخت تبعیض نژادی که بر اساس آن سفیدها برتری داشتند ب خاک سپردید. اما آیا درست به همین دلیل نباید ساخت قبلی را بشکنید؟

توئیوو: بله، اما نیاز به زمان دارد. این در کوتاه مدت انجام پذیر نیست؛ چرا که برخی از این کارمندان جوان هستند و می توانند تا زمانی که می خواهند برای دولت کار کنند، بمانند. علاوه بر آن ما به عنوان وزرا نیز کاری کرده ایم، تا با پولی که ما بدست می آوریم کاری را شروع کنیم. ما صندوقی برای حمایت از قریبانیان جنگ سوایو ایجاد کرده ایم. برای ننه تنها آنانی که در جنگ بوده اند، بلکه هم چنین آنانی که تحت رژیم آفریقایی جنوبی بوده اند. هر یک از وزرا ماهانه بخشی از درآمد خود را به این امر اختصاص می دهند.

سؤال : سوایو در طول مبارزه رهائی بخش خود بویژه از طرف کشورهای سوسیالیستی حمایت شده است. اکنون تمامی دنیا در مورد تغییر سیاست در لهستان، چکسلواکی، آلمان شرقی، مجارستان و همچنین آنچه در اتحاد شوروی در جریان است، صحبت می کند. سوایو از این تحولات چگونه می آموزد که برای او مهم هستند؟

توئیوو: آنچه که به ما مربوط می شود، برای ما هنوز کاملاً روشن نیست که رفقای ما به کجای روند، و ما نمی خواهیم زیاد در این رابطه بگوئیم. برای مادرست تر آن است که منتظر بمانیم، که چه تحولاتی در این کشورها مطرح هستند؟

سؤال : مادر یک محدوده مهم بنطرمی رسد تا میبیا چیزی یاد گرفته است. مطبوعات در این کشورها جرأت انتقاد از حکومت را نداشته اند. آشفتگی پنهان نگه داشته می شدند. این در نا میبیا به گونه ای دیگر است. آیا این آگاهانه از طرف حکومت اینطور تعیین شده است؟

توئیوو: ما یک کشور دمکراتیک هستیم و آزادی مطبوعات داریم، هر روز نامه ای می تواند همانطور که می خواهد به حکومت انتقاد کند. آنها می توانند آنقدر انتقاد کنند که لازم تشخیص می دهند. و من این را درست می دانم که آنها از حکومت انتقاد کنند و ما نباید آنها خود را امتحان کنیم. زمانی که ما به آنها گوش فراندیم، آن زمان ما می رویم تا اشتباه کنیم و ما آرزو می کنیم که چنین چیزی اتفاق نیفتد.

سؤال : شما از مؤسین سوایو هستید که به دلیل فعالیت سیاسی ۱۸ سال در زندان بوده اید. چه احساسی دارید از اینکه ناگهان وزیر معدن و عضو اولین حکومت مستقل نامیبیا هستید؟

توئیوو: من احساس خوشحالی و رضایت فراوان دارم؛ چونکه سه آرزوهایم به واقعیت درآمده اند. من همیشه گفته ام که نمی خواهم قبل از آنکه نامیبیا مستقل شود، پیر شوم و میمیرم. حال دیدن اینکه نامیبیا مستقل و عضو DAU (سازمان برای وحدت آفریقائی)، ملل متحد و کمون ویلت شده است، مرا بسیار خوشحال می کند، و مطمئن هستم که نه تنها مرا، بلکه تمامی خلق نامیبیا و بویژه تمام کسانی که برای این مبارزه کرده اند را خوشحال می کند.

سؤال : با استقلال نامیبیا انتظارات بسیاری مطرح هستند. برخی از آنها غیر واقعی هستند، شما مردم را به واقع بینی دعوت می کنید؟ توئیوو: بله همینطور است. خلق نامیبیا سالها تحت استعمار زندگی کرده است، و زمانی که سوایو مبارزه برای آزادی را آغاز نمود، ما به مردمان قول بهبود شرایط زندگی و کار را دادیم و افزایش دستمزدها، و سایر مایحتاج زندگی، آموزش، مسکن و بیمارستانهای بهتر، انتظارات خلق ما هستند. برخی از آنها تصور کرده اند، این انتظارات به محض اینکه سه نامیبیا مستقل شود، متحقق خواهند شد. برخی تصور می کردند که آنها از ۱۲ مارس کار، مسکن، مدارس و بیمارستانهای بهتر خواهند داشت، اینها اهداف هستند، اما آنها نمی توانند یک شبه متحقق شوند، این به زمان نیاز دارد. به برخی اهداف می توان در کوتاه مدت دست یافت و به برخی دیگر تنها در دراز مدت. سوایو موظف به تحقق این ایده آل هاست، و ما می خواهیم در مقابل طرفداران و اعضایمان به قول خود عمل کنیم. اما این احتیاج به زمان دارد.

سؤال : بزرگترین مشکل کشور بیکاری است. چگونه حکومت برایین مشکل می خواهد فائق آید؟

توئیوو: ما سرمایه های خارجی را دعوت به سرمایه گذاری می کنیم، تا به این طریق برای مردم خود کار ایجاد نماییم. علاوه بر آن ما تلاش میکنیم مهاجرت های سازمان دهیم، مثلاً شرق آوندانگوا منطقه ای وجود دارد که ما بیش از ۲۰۰ نفر را می خواهیم به آنجا مهاجرت دهیم. کسانی که مسکن ندارند، آنها قطعه زمینی برای زراعت دریافت می کنند و خانه های خود را نیز در آنجا خواهند داشت. مشابه این طرح را ما در غرب اوشاکا در نظر داریم. ما تاسیس مزارع بزرگی را در نظر داریم؛ جایی که مردم می توانند به نوعی کشاورتی کار کنند و در کنار آن زمینی برای زراعت مواد غذایی خود داشته باشند.

سؤال : شما گفتید، که سرمایه های خارجی را می خواهید بیاورید. اما شما برای این کار باید شرایط جذب کننده ای را فراهم کنید. از طرف دیگر، کارگران انتظار دستمزدهای عادلانه و شرایط کار مناسب دارند، آیا منافع این سرمایه ها و مردم ضرورتاً متضاد نیستند؟

توئیوو: با سرمایه های خارجی، که علاقه مند به سرمایه گذاری در این کشور هستند، ما مذاکره خواهیم داشت. آنها باید حساب کنند، که مسئله ما بهبود شرایط زندگی خلق مان است. ما برای آنها نظرات خود را تشریح خواهیم کرد، و بعداً آنهاست که ببینند و یا اینکه رد کنند.

مصاحبه با بایاردوارسه عضو رهبری جبهه ساندنیست :

چشم انداز مبارزه ضد امپریالیستی

دمکراتیزه کردن در آمریکای لاتین تحت مشکلات بدهی های خارجی و محاصره اقتصادی را در نظر خواهیم گرفت و آنها پایه مباحثات ما خواهند بود، تا تمام کسانی که در کنار ما مبارزه ادامه می دهند، دقیقاً بدانند، FSLN چه اهداف سیاسی ای را بر اساس منافع آینده نیکار آگوئه دنبال می کند.

سؤال: آیا دمکراتیزه کردن جبهه ساندنیست نیز جزو آنهاست؟
آرسه: این بخشی از یک بحث است که برخی آن را دمکراتیزه کردن جبهه ساندنیست می نامند. در این رابطه باید ضرورتاً اشکال مکفی مباحثه با امکان شرکت کننده زیاد وجود داشته باشد. و این باید برای مهمترین اعضای جبهه ساندنیست این امکان را فراهم آورد تا آنها را متکربین و خالقین اهداف سیاسی جدید و اشکال سازمانی جدید بشوند، تا جبهه ساندنیست در فرصت آینده مجدداً به حکومت برسد.

سؤال: در مورد ورود جبهه ساندنیست به انترناسیونالیسم سوسیالیستی تصمیم گیری نشده است؟
آرسه: در این مورد هنوز تصمیم گرفته نشده است. برخی نظرات خود را بیان داشته اند. ولی همانطور که گفتیم باید کار و اهداف جدید سیاسی در محدوده داخلی بحث شود و نتیجه بدهد. یک تبادل نظر آزاد و سالم.

من تصور میکنم که مبارزه ضد امپریالیستی با وجود ضرباتی که سوسیالیسم بخاطر ساختمان آن در اروپای شرقی متحمل شده و همچنین علیرغم تجارب خود ما، به هیچ وجه بدون چشم انداز نشده است. همچنین سوسیالیسم نیز برای همیشه به پایان نرسیده است. مادر آغاز یک دوره تاریخی جدید قرار داریم که در آن کاراکتر سوسیالیسم در زمان کامپیوتر و موقعیت انتقال به استقلال کشورهای وابسته، باید دقیقاً مشخص شود.

سؤال: چه رابطه ای بین کار پارلمانی و مبارزه توده ها وجود دارد؟
آرسه: وقتی که بلوک توتالیتر، با نمونه خودش و بر کلیت و گودوی هم اکنون قصد تحکیم خود را دارند و نیروهای راجع و موظف کرده اند تا آنها مثل یک ماشین سمباده عمل کنند، ما تنها این راه را داریم که نیروی فراکسیون پارلمانی خود را با نیروهای توده های پیوند بنیم. در غیر این صورت مسئله روشن است: ۳۹ نماینده جبهه ساندنیست در مقابل (۱ نماینده U.N.O) - ما امکانی برای دفاع از دستاوردهای انقلابی به اشکال سیاسی و قانونی اش را نداریم.

سؤال: شما از آشتی ملی چه می فهمید؟
آرسه: تمامی بیانات سیاسی و مفاهیم یک محتوای طبقاتی و بیژنه دارند. برای من آشتی معنای به رسمیت شناختن این واقعیت را می - دهد که برخی از اهالی نیکار آگوئه توسط پول، فریب و با فشار در جنگ کنترالی وارد شده اند. برخی دیگر در عملیات خرابکاری شرکت میکردند تا ملت را ضعیف کنند. بدین ترتیب غلبه بر مشکلات اقتصادی و سیاسی که منشأ تاریخی دارند، بیشتر سخت می شود. آشتی برای من معنای بازسازی، با هم کار کردن و فراموش کردن اینکه ما با آنها در حوزه های نظامی، سیاسی و اقتصادی باید مبارزه می کردیم، را می دهد.

بقیه در صفحه ۲۰

بایاردوارسه عضو رهبری جبهه ساندنیست در یک مصاحبه با روزنامه "باریکادا" نظرات خود را در مورد سیاست آینده ساندنیست با بیان می کند.

سؤال: جبهه ساندنیست قول داده است که یک کاراپوزیسیون منظم انجام دهد. این به چه معناست؟ یک اپوزیسیون نیم بند، اساسی و با همکاری با دشمن سلطه گر؟

آرسه: مفهوم همکاری دشمنانه را کاملاً رد می کنم. و علاوه بر آن یک اپوزیسیون منظم نمی تواند بعنوان نیم بند و یا اساسی مشخص شود، همه آنچه ای که حکومت به نفع خلق انجام دهد، مورد حمایت ساندنیستها خواهد بود. در غیر این صورت با مخالفت مارویرو خواهد بود. این را من یک اپوزیسیون منظم در نقطه مقابل یک اپوزیسیون نامنظم می نامم. برخلاف آنچه که او علیه ما عمل کرده است؛ برای آنها هر آن چیزی که ما انجام دادیم بد بود...

سؤال: از این وحشت ندارد با انتقال قدرت از دست شما با خارج شدن از حزب روبرو شوید؟ آیا لاتفرمی برای تحکیم ایدئولوژی و سیاست جبهه ساندنیست و سازمان توده ای وجود دارد؟

آرسه: همبستگی جبهه ساندنیست نتیجه حکومت کردن و نبوده است. ما بمثابه حزب حکومتی بوجدنیامیدیم. ما از پائین رشد کردیم. تحت شرایط سخت - و به یک جنبش جمعی قوی شونده دست یافتیم. از این طریق که ما با خلق در ۱۹ جولای ۱۹۷۹ به قدرت رسیدیم. بدون تردید ما نیز در مبارزه علیه دیکتاتور و همچنین در طی ۱۰ سال گذشته، مثل هر جنبش سیاسی دیگر تجربه کرده ایم که ثابت قدمانی وجود دارند و همچنین کسانی که در مواجهه با مشکلات در جامی زندگی برخی موقتاً، دیگران برای همیشه و برخی حتی به جبهه مقابل می روند. من متعجب نمی شوم اگر چنین چیزی در آینده پیش بیاید.

بین ۱۹۸۵ و ۱۹۸۸ سالانه بطور متوسط ۲۰۰۰ نفر وارد و ۲۰۰۰ نفر از حزب خارج شدند.

سؤال: جبهه ساندنیست رشد کرده است؟
آرسه: به لحاظ کمی نه، اما به لحاظ کیفی بله! چرا که، کسانی که در زمان مشکلترین آزمایشات، در اوج جنگ و در شرایط مشکلات بزرگ اقتصادی و کشته شدن ها، ماندند، استقامت بزرگی را به اثبات رسانند؛ آنها نمایانگر قدرت ساندنیسم هستند.

سؤال: چگونه جبهه ساندنیست می تواند ثبات خود را حفظ کند؟
چطور می تواند تعداد اعضای خود را افزایش دهد و برای یک دینامیسم جدید سیاسی در حزب تلاش کند؟

آرسه: طبیعتاً ما باید اهداف سیاسی خودمان را مجدداً تعیین کنیم. بعد از انتقال قدرت از دست ما می باید مباحثات وسیعی در جبهه ساندنیست جریان یابد. یک وظیفه جدید در مقابل ما قرار دارد: ما باید از نقطه نظر موقعیت مشخص نیکار آگوئه مفهوم "انقلابی" را تعریف کنیم.

در این راستا ما تجربه ده ساله حکومت خود را بررسی خواهیم کرد و دستاوردهای جنبش های رهائی بخش مشابه در آفریقا و هم چنین پروسه

مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرگردگی امپریالیسم امریکا

دنباله از صفحه ۱۰ **سوراهای آذربایق حکومتی کمونیستها**

و معمول داشتن سیاستهای پیش رفته و اقلیت قادر به مخالفت و تلاش برای کسب اکثریت آراء و اراده از طریق ابزارهای مجاز یا شده باشد. بورژوازی که دموکراسی را "حکومت مردم بر مردم"، و پارلمانتاریسم را ابزار تحقق آن میدانند هرگز قادر به تحقق این شعار به معنای واقعی آن نگردید و نمی توانست گردد؛ چرا که اولاً احزاب سیاسی تحت روال پارلمانتاریستی تنها از زمانی بیستاد "مردم" میافتند که مقطع انتخابات و کسب آراء شهروندان باشد. دست و دل بازی و وعده هایشان (که البته آنها هم محدوده ای دارد) درست در همین دوره گل میکند. از اینرو "مردم" تنها در حد رای دادن "مردمند" اما هنگامیکه همین مردم در بستر زندگی روزمره و بر اساس منافع ملموس و نقد در مقابل حزبی که فکر میکردند (یا نمیکردند) نماینده اشان بوده و قبلاً به وی رای داده بودند، قرار میگیرند و اعصاب، که آخرین وسیله اعلام خواسته ها، ابزار وجود و اعمال فشار است را با کار میگیرند این حق مسلم دموکراتیک ممنوع اعلام شده در مقابلشان گذاشته میشود و احزاب در قدرت آراء خود (و در واقع ناآگاهی مردم) را به رخشان کشیده و سر نیزه و زنجیر و زندان را در مقابلشان مینهند. در اینجا دیگر حکومت، حریم "مردم" نیست. تاریخ بورژوازی و پارلمانتاریسم حتی در پیشرفته ترین کشورهای "دمکراتیک ترین" آنها تاریخ نفی برسمیت شناختن حق اعتصاب بعنوان یک حق طبیعی و دموکراتیک توده های بوده و خواهد بود. یکسری از معیارهای محک دموکراسی و تشخیص میزان رادیکالیسم آن برسمیت شناختن این حق توسط مردم دموکراسی مشخص است. برسمیت شناختن حق اعتصاب توسط نیروهای که حاکمیت شوراها را برنامه و عمل خود میدانند بمعنای آنست که نه تنها تبلیغ و ترویج سیاسی توسط احزاب و جریانات مختلف برای جلب گرایشهای برنامه ای در بین توده ها را لازم می شمارند، نه تنها حق شکل و تحزب و کسب آراء، متشکل، حق نماینده شدن و نماینده کردن برای هر سطحی از امورات سیاسی و حق فراخوانی، بازخواست و تعویض نماینده توسط انتخاب کنندگان عضو شوراها را در تمامی سطوح لازم و ضروری میدانند، بلکه فراتر از آن لازم میدانند که اعتصاب بعنوان یک وسیله علیحده از تمامی این مراحل و روال دموکراتیک و در واقع بموازات آن و بعنوان یک حربه فشار برای همیشه در دستهای توده های باقی بماند. و حق اعتصاب بعنوان یکی از حقوق غیر قابل انکار برای تمامی واقعی است که بنا بر هر دلیل مشخصی اگر انتخاب شدگان در محدوده زمانی معین و قعی به خواسته های توده ها نهند (که البته امکان آن توسط سیستم شوراها، بمراتب کمتر از سیستم پارلمانتاریست) توسط کارگران و کارکنان کارخانجات و موسسات مورد استفاده قرار گیرد. کسانی که از "حکومت مردم بر مردم" دم میزنند باید تحت هر شرایطی ابزارهای را فراهم نمایند تا "مردم" قادر به بیان نظر، خواسته ها و اعمال اراده شان از طریق سیستم عمومی دموکراتیک دولتی باشند. پارلمانتاریسم نمیتواند چنین حقی را برای توده ها قائل باشد و مجبور است پس از تعارفات و کنار گذاشتن پزهای "دمکراتیک" اعلام نماید که اعتصاب هرج و مرج میآفریند، نظم کارها را برهم میزند، در اراده حزبی که برای آنها سال امورات کشوری را در دست گرفته خلل ایجاد میکند، حریم مالکیت مقدس سرمایه داران را مورد تجاوز قرار میدهد و ۰۰۰ و از اینرو ویا "قاطعیت دموکراتیک" آنرا ممنوع اعلام کرده و در صورت بروز "متاسفانه" و "اجباراً" به شدیدترین شکل ممکن سرکوبش خواهیم کرد تا دموکراسی لطمه نبیند! از اینرو پارلمانتاریسم تا آنجا که دموکراتیک است که تعداد احزاب را میپذیرد (که البته پذیرش این امر نیز تحت اما و اگرهای مشخص در هر کشور معین و متناسب با ظرفیتی است که بدلیل مجموعه عوامل دخیل در هر جارقسم میخورد و فعالیت سیاسی بسیاری از جریانات انقلابی در اکثر موارد ممنوع

و خارج از دایره "فعالیت احزاب" قرار میگیرد) و تا آنجا "مردم" سروکار دارند که به رای آنها برای کسب اکثریت پارلمانی نیازمند است. پس از آن، اراده "مردم" با احزاب در قدرت در تعارض قرار میگیرد و "مردم" در هر دوره انتخابات چند ساله بعنوان دندان دیوی عمل میکنند که تنها یکبار برای شکستن طلسم جادویی میتوانند مورد استفاده قرار گیرند. برعکس روال پارلمانی، سیستم شوراها، بدلیل پذیرش حاکمیت شوراها، پایه را با اقتدار نمایندگان و مشروط و ملزم به رای، نظیر، و اراده انتخاب کنندگان در تمامی مراحل میگذارد و برای یک دوره چند ساله به هیچکس چک سفید نمیدهد. اعتماد به نمایندگان طبقاتی (به کسانی که امکان شناخت و امکان اشتباه در برگزیدن افراد بر اساس منافع و تعلق طبقاتی کمتر است) بای اعتمادی حق کنترل، بازخواست و تعویض هر نماینده و کلاً تفویض قدرت به نماینده، با قدرت اراده توسط انتخاب کنندگان در هم تنیده میشود. از اینرو حق اعتصاب (نیز بعنوان جنبه ای دیگر از این سیستم بمراتب دموکراتیک تر) برعکس سیستم پارلمانی و دموکراسی بورژوازی نمیتواند با آن تعارض داشته و بیانگر جنبه ها و اشکال دیگری از بیان خواسته ها و ابزار اراده توده ایست. فعالیت احزاب نیز میبایست از منشور همین اراده گذر کند. برای آنکه برنامه ها و نقطه نظرات احزاب به وعده تبدیل نشود، (که پارلمانتاریسم نمونه های همیشگی و درخشانی از آن دارد) برای آنکه احزاب در قدرت همیشه تحت کنترل و مشروط به اراده برگزینندگان باشند، برای آنکه امکان پائین کشیدن هر نماینده که در جهت عکس منافع انتخاب کنندگان عمل نماید، باشد، راهی بجز گزینش سیستم شوراها نیست. از اینرو باید گفت که سیستم شوراها نه تنها تعارضی با امر بدیهی کسب قدرت توسط هر حزب و جریانی ندارد بلکه کسب اکثریت آراء بمعنای گذشتن از منشور شوراها و از منشور توده های سیاسی و فعال است. انتخاب نمایندگان حزبی اگر چه از طرفی بیانگر وابستگی سیاسی آن اشخاص به فلان جریان یا حزب است از طرف دیگر بیانگر تعلق و وابستگی و مشروط بودن وی به شوراها و توده های انتخاب کننده است. حزب در قدرت، حزب شوراها و مشروط به اراده آن میگردد. حزب مفروض در صورت کسب اکثریت آراء شوراها تا زمانی که در قدرت است که از چنین اکثریتی برخوردار بوده و بیانگر اراده آحاد اکثریت توده ها باشد. فعالیت احزاب، تلاش در جهت اثبات حقانیت سیاستها و برنامه هایشان و بالاخره تلاش در جهت کسب قدرت دولتی لازمه حکومت شوراها، ارتقاء دهنده سطح آگاهی، شعور سیاسی توده ها و دموکراتیک ترین شیوه ممکن در انتظار فعال و حاضر توده هاست. اینجاست محک اصولیت و حقانیت هر حزب سیاسی است که در چهار میسج اراده توده ها فعالیت میکند.

کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات روسیه بعنوان مبلغ و مروج دموکراتیک ترین نوع حکومتی که تاریخ مبارزه طبقاتی بشریت عرضه داشته در دفاع از این مهم با انتشار بیانیه ای خطاب به اعضا، حزب و کلیه طبقات زحمتکش روسیه بتاريخ ۱۸-۱۹ نوامبر سال ۱۹۱۷ (بتاریخ جدید) اعلام میکند "در روسیه قدرت حاکم شوروی یکف آمده است و انتقال حکومت از دست یک حزب بدست حزب دیگر عملی است که بدون هیچ انقلاب با تممیم ساده شوراها و با عمل ساده تجدید انتخاب نمایندگان شوراها تامین است." ما یکجلدی ص ۵۶۸

این بیانیه بیانگر آنچیزیست که مورد مدافعه کمونیستها و تمامی دموکراتهای انقلابی در رابطه با انطباق فعالیت احزاب با منطق با سیستم شوراهاست. بشوکیه احتی در بحبوحه انقلاب هیچگونه محدودیت و ممنوعیتی را برای احزاب مخالف معتقد نبودند. اگر احزاب بورژوا و خرده بورژوازی روسی به فعالیت سیاسی تیرداختند، این امر بنا بر تصمیم خود

برای فعالیت سیاسی، کسب اکثریت آراء سندرکده بود؟ هیچ کس جز دمکراسی طلبی کاذبشان که ظرفیت پذیرش دمکراسی واقعی و رادیکال رانداشت.

امروزه نیز اعتقاد به حاکمیت شوراهاملاک و محک دمکراسی طلبان و دمکراسی ستیزان واقعی در هر جامعه ایست. تحقق دمکراسی، میزان و درجات عملی آن در هر جامعه ای به عوامل متعددی به ویژه به سطح بلوغ و آگاهی توده ها، قدرت متشکل شان در تکوین و پاسداری از آن بستگی دارد. اگر نیروهای کمونیست دمکراسی را از سوسیالیسم جدا نمایند، اگر طراح و پاسدار دمکراتیک ترین نوع حکومت در تاریخ بشری انسد، اگر راه فعالیت سیاسی، رقابت و کسب اکثریت آراء از طریق شوراهسا راپیش میکشند با اینهمه آنچهان خام و خوش خیال نیستند که بسورژوازی حاضر به فعالیت در چنین بستر دمکراتیکی باشد که به تمامی میج وی راباز میکند. برآستی بسورژوازی در بستر شوراهچه چیزی دارد که بگوید؟ می خواهد به کارگران بگوید آراءتان رایمن بدهید چرا که من مدافع استثم—ارو مالکیت خصوصی هستم؟! چرا که من پر چمدار کسب سود و بهره کشی برای خود و بهره کشی و استثمار نیروی کار شاهستم؟! گفتن چنین امری (که البته جرأت گفتنش را نخواهد داشت) و افشاکری نیروهای کمونیست و انقلابی از ماهیت و عملکرد بسورژوازی و طرح برنامه خود در مقایسه با بسورژوازی در انظار شوراهها، آموزش و آگاهی رسانی به توده های ستم دیده، محروم و ناآگاه مانده در بستر دمکراسی واقعی و سازمان دادن اقتدار آگاه توده ها در مقابل اغواگران، استثمارگران و بهره کشان، نفس بسورژوازی را بند میآورد. چرا که این هوا برای استثم بسورژوازی مرگ آور است. از اینروست که علی القاعده بسورژوازی طرفدار "دمکراسی"، دمکراسی نیم بند، دمکراسی برای استثمارگران و دمکراسی توأم با بنیرنگ، پیسوده پوشی و هزار دوز و کلک، دمکراسی توأم با وحشیانه ترین سرکوبها و قوانین علیه اکثریت نیروهای جامعه، در سیستم شورائی، در دمکراسی واقعی و در تعدد احزاب و فعالیت سیاسی کاملاً آزاد، راهی ندارد جز سازمان دادن شورش و تدارک برای واژگونی دمکراسی واقعی. و اینجاست که در دفاع از دمکراسی واقعی، دمکراسی که اساساً به نفع کارگران و توده های زحمتکش تمام میشود مقوله دیکتاتوری پرولتاریا و سرکوب نیروهای ضد دمکراسی و استثمارگر مطرح میشود. پرولتاریا، نیروهای کمونیست و دمکراتها ای انقلابی از پیش و بطور مجرد دیکتاتوری را مطرح نکرده و نمیکند. آنان با شناخت از روند طبقاتی تاریخ، ماهیت بسورژوازی و ضدیت وی با دمکراسی واقعی و اینکه بسورژوازی یک آن از سازماندهی و تدارک برای واژگونی دمکراسی که به نفع توده های کارگرو زحمتکش تمام میشود است که پاسداری از این دمکراسی را با تمام توان مطرح کرده و ضرورت دفاع تاپای جان آنرا بدلیل اقدامات حتمی و بلا درنگ بسورژوازی پیش بینی مینمایند. اگر طرح این مسئله در گذشته جنبه پیش بینی و بمعنای احکام استخراج شده از نمونه های نادیده اکنون دهها تجربه عملی دیگر در روسیه، ویتنام، کوبا، نیکاراگوئه و ۰۰۰۰ آنرا سجل نموده است. پرولتاریا علیه برغم وقوف به ماهیت احزاب بسورژوا و حتی خرده بسورژوا در طرح حکومت شورائی و آزادیهای کامل سیاسی برای همه احزاب جدی و پیگیر است و چنانکه گفته شد از همه جریانات و احزاب سیاسی دعوت مینماید که اگر واقعا دمکراسی طلب هستند و اگر ادعای حقانیت برنامه و سیاستشان در جلب اکثریت آراء شوراهادارند این گوی و این میدان! لیکن در سرکوب هر نیروی که خواهان دمکراسی واقعی و سیستم شورائی را واژگون نماید (که این به معنای هجوم برای اعمال اراده اقلیت و تلاش در جهت نفی و سرکوب دمکراسی واقعی است) ، با هیچکس شوخی نداشته و در مرحله یاد شده که حتماً توسط بسورژوازی و یا بخشی از احزاب خرده بسورژوا تاحمیل خواهد شد،

آنها، برسمیت نشناختن حاکمیت شوراهها، مقابله با آن و سازمان دادن شورهای متعدد در مقابل سیستم شوروی بود. لنین در مقاله "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد" عنوان میکند که "باید متذکر شد که مسئله محروم ساختن استثمارگران از حق انتخاب یک مسئله صرفاً روسی است، نه مسئله دیکتاتوری پرولتاریا بطور اعم ۰۰۰۰۰۰ ما از نمونه کمون مطلعیم. ما از تمام استدلالات بنیادگذاران مارکسیسم در مورد آن و میناسب است آن مطلعیم. بر اساس این مدارک بود که من مسئله دمکراسی و دیکتاتوری را در رساله خود "دولت و انقلاب" که قبل از اکتبر نوشته شده است مسورد تحلیل قرار دادم درباره محدودیت حق انتخاب من کلمه ای نگفته ام و حالا باید گفت که موضوع محدودیت حق انتخاب مسئله خصوصی و ملی است نه مسئله عمومی دیکتاتوری. مسئله محدودیت حق انتخاب را باید ضمن بررسی شرایط خاص انقلاب روس و راه خاص تکامل آن مورد تحقیق قرار داد." م-۱ - یکجلدی ص ۶۳۸ و "همانگونه که متذکر شد محروم ساختن بسورژوازی از حقوق انتخاباتی علامت حتمی و ضروری دیکتاتوری پرولتاریا نیست. در روسیه هم بلشویکها که مدتها قبل از اکتبر شعار یک چنین دیکتاتوری را میمان کشیده بودند از پیش راجع به محروم نمودن استثمارگر از حقوق انتخاباتی سخنی نمیگفتند این جز ترکیبی دیکتاتوری "طبق نقشه حزب" معینی پدید نیامد بلکه بخودی خود در جریان مبارزه بوجود آمده است. کائوتسکی مورخ البته متوجه این امر نشده است. و نفهمیده است که بسورژوازی در همان دوران تسلط منشویکها (سازشکاران بسورژوازی) در شوراهها خود خویشتن را از شوراهها دور ساخت شوراهها را تحریم نمود خود را در مقابل آنها قرار داد و علیه آنها به دسیسه پرداخت ۰۰۰۰ سرانجام شرکت آشکار بسورژوازی (از کادتها گرفته تا اس ارهای راست از میلیوکوف گرفته تا کرنسکی) در غائله کورنیلوف - همه اینها موجبات طرد رسمی بسورژوازی را از شوراهها فراهم ساخت." همان منبع ص ۶۴۵

مواضع یاد شده بخوبی نشان میدهد که مارکسیست - لنینیستها در دفاع از سیستم دمکراتیک شورائی، اولاً فعالیت احزاب را لازمه سیستم مورد نظر میدانستند، ثانیاً کسب قدرت سیاسی از طریق تجدید انتخابات شوراهها را راه پیشنهادهی و تنها شیوه دمکراتیک مورد نظرشان برای هر حزب سیاسی میدانستند، ثالثاً جریاناتی از محدوده فعالیت آزاد احزاب بیرون ماندند که خود نخواستند سیستم شورائی را برسمیت شناخته و از طریق آن به قدرت سیاسی دست یابند. این امتناع نه فقط در دوره شوراهای بلشویکی بلکه حتی در دوره ای که منشویکها و اس ارها در آن اکثریت داشتند توسط احزاب بسورژوازی صورت گرفت و عین این عمل توسط منشویکها، اس ارهای راست در دوره ای که در شوراهها اقلیت قرار گرفتند صورت پذیرفت. راستی چرا احزابی که دم از دمکراسی و "حکومت مردم بر مردم" میزدند نخواستند با فعالیت سیاسی، تبلیغ و ترویج برنامه ها و سیاستهایشان و از طریق کسب اکثریت نمایندگان شوراهابه شعارهایشان جامه عمل ببوشانند. و چرا کماکان عاشق دلخسته پارلمانتاریسم باقی ماندند؟ پاسخ به این سؤال به تمامی، میج کسانی که خود را مدافع و عاشق دمکراسی جلوه میدهند باز میکنند چرا بلشویکهای "دیکتاتور" و "کودتاگر" را با افشاه و اثبات ادعایشان در میان شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان منزوی نکردند؟ آیا به این دلیل نبود که اکثر کارگران، دهقانان و سربازان روسیه "دیکتاتور" و "کودتاگر" بودند؟ میدان پارلمانتاریسم حتی زمانی که اکثریت آراء به ضررشان باشد دشمن دمکراسی مورد ادعایشان میگرددند، و منشویکهای دوره ۱۸-۱۹۱۷ نمونه جالبی از این "دمکراسی طلبی" بودند. زمانی که اینان در شوراهها در اکثریت قرار داشتند آنرا به رسمیت میشناختند لیکن با گسترش آگاهی و مستگیری جدید شوراهابه نفی آن پرداخته و در مقابلش صف کشیدند. چه کسی جلوی احزاب بسورژوا، منشویک و اس ار را

ج . رابطه هژمونی مورد نظر کمونیستها با حکومت شورائی
وماجرای حذف بند مربوط به هژمونی از قانون اساسی
در اروپای شرقی

کمونیستها بعنوان پیشگامان و پیش آهنگان جنبش کارگری و تنهاسا
بعنوان جزء لاینفک آن موجودیت داشته و در واقع سخنگو و نمایندگان این
طبقه تاریخباالنده اند. لیکن سخنگویی و نمایندگی این طبقه نه بشکل
ولایت و قیّم، بلکه تنها با کسب شایسته این نمایندگی از طریق بیسان
مدون ترین، منسجم ترین و اصولی ترین سیستم نظری و سازمان دادن
طبقه برای کسب حقوق بلاواسطه و باواسطه اش در راه تحصیل قدرت سیاسی،
حفظ آن و رازانی داشتن عادلانه ترین و دمکراتیک ترین شیوه حکومت
و مناسبات اقتصادی - اجتماعی برای بشریت است. تاریخ بشریت تاریخ
مبارزه طبقاتی و تخاصمات مابین آنهاست. این مبارزه در اشکال گوناگون
برای کسانی که به آن معتقدند و چه برای کسانی که بدان معتقد نیستند جدای
از ذهن و میل آنها جریان خواهد داشت. اگر مبارزه طبقاتی اشکال و شیوه های
مختلفی بخود میگیرد، بیان نظری و تلاش عملی هر حزب و جریان سیاسی
بعنوان نمایندگان طبقات و یالایه های از آن چیزی جز تلاش برای اثبات
حقانیت نظر و آرمانهایش و فعالیت عملی برای به کرسی نشاندن آن که
همانحراست از منافع طبقاتی خویش باشد، نیست. تلاش عملی هر طبقه
برای سازمان دادن روابط اقتصادی - اجتماعی بر مدار منافع و جهان بینی
خویش چه زمانی که آگاهانه صورت میگیرد و چه زمانی که خود بخود است،
بیانگری و با تجلی دهنده کوششی است در حراست از منافع، موجودیت و آرمان
طبقاتی اش و فعالیت احزاب سیاسی نیز به هر شکل بیانگر و نماد مسدود
منافع و آرمان یک طبقه و یالایه های معینی از یک طبقه است که بازگسو
سازماندهی میشود. از اینرو در نفس این حرکات و فعالیت نیز تلاش برای
کسب هژمونی نهفته است. هژمونی طبقاتی تنها زمانی معنا و مفهوم
خود را از دست خواهد داد که طبقات معنی و مفهوم خود را از دست بدهند.
اگر هر طبقه ای منافع خاص خود را بدست میکشد، اگر هر طبقه ای روابط
اقتصادی - اجتماعی مورد نظری را دنبال میکند اگر هر طبقه ای نوعی از
حاکمیت و سیستم حکومتی را دنبال میکند تا به منافع اش دست یابد،
درک از هژمونی و چگونگی دست یابی بدان و چگونگی حفظ آن و انطباق
آن با سیستم حکومتی مورد نظرش نیز جوهر و خود ویژگی طبقاتی خاص خود
را بدست میکشد. این امر بمعنای نادیده گرفتن تشابه و جوهاری از آن توسط
طبقات مختلف نیست، بلکه تکیه بر تفاوت ماهوی و تمایزات برجسته ایست
که هر یک را از دیگری مجزا مینماید.

بورژوازی بدلیل جوهر وجودیش که به کسب سود و استثمار هویت
مییابد، در عین در هم تنیدگی جهانی متناسب با مجموعه امکانات اقتصادی،
میزان نظام یافتگی و دستگاههای مختلفه حکومتی و ارگانهای تبلیغاتی
و تحمیقی، متناسب با سطح توازن قوا و سنن مبارزاتی و فرهنگی هر جامعه
و متناسب با فراز و فرودهای دوره ای که پشت سر میگذارد و خلاصه بامیزان
ظرفیت مانوری که برایش در هر کشور معین فراهم است، با درجات متفاوت
و با تنوع بسیاری که شاهدش هستیم تعدد احزاب، فعالیت سیاسی
جریانات مختلف و خلاصه تلاش هر حزب برای کسب هژمونی سیاسی را
نهایتا تا انجام میدهد و مبلغ آنست که به مالکیت مقدس و به بهره کشی
و استثمار خدشهای وارد نگردد. وجود یالایه های مختلف بورژوازی و رقابتی که
در بین آنها در جهت کسب سود بیشتر جاریست رقابت رابه کسب هژمونی،
و تلاش در جهت کسب اکثریت پارلمانی میکشاند. آزادی تبلیغ و ترویج
برای نیروهای که به نفع سرمایه داری معتقدند و فراهم کردن امکانات

دیکتاتور تمام عیار خواهد بود. روشن است که این دیکتاتوری در واقع اعمال
اراده طبقاتی اکثریت اتحاد جامعه بر علیه اقلیت دمکراسی ستیز که در عین
حال خود عین دمکراسی است میباشد.
تمامی آنچه که گفته شد بیانگر آنست که سیستم شورائی دمکراتیک -
ترین نوع حکومتی است که تاریخ بشری عرضه داشته، فعالیت سیاسی
احزاب، گروهها، دستجات، با تمامی اشکال و طرقش در این سیستم به
عالیترین شکل ممکن عملی، و لازم چنین سیستم پویا نیست، پرولتاریا
(و نیروهای زحمتکش) اگر از یک طرف بعلت فعالیت، آگاهگری و آموزش
حزب سیاسی خود و کمونیستهاست که میبایست هر چه بیشتر به منافعش
واقف گردد. از طرف دیگر میبایست بعلت وجود دمکراسی، افشاگری -
ها، متنوع گوئیها، مچ گیریهای متقابل، تنوع برنامه ها، هر آن سبک و
سنگین کننده آموخته ها، منقد و واری کننده آنها و نهایتا تغییر دهنده
و تکامل بخشنده باورهایش باشد و این همه در سایه عالیترین حد دمکراسی
متحقق میگردد. سیستم شورائی و دیکتاتوری پرولتاریا اگر چه در مقابل
توطئه گری و شور شگری بورژوازی دیکتاتور و بدون تعارف است، بسا
اینهمه دمکراتیک ترین نوع حکومتیست که در مقایسه با انواع حکومتهای
دیگر بمنصه ظهور رسیده است. دفاع از آزادیهای بی قید و شرط سیاسی،
دفاع از پرولتاریا و حقانیت اوست. از اینرو و باید گفت که آزادیهای کامل
سیاسی در پیوند جدائی ناپذیر با سیستم شورائی قرار دارد.

آنچه که امروز در اروپای شرقی میبایست توسط کمونیستها تبلیغ و
ترویج شود، آنچه که برای زحمتکشان این کشورها مانند همه کشورهای دیگر کره
خاکی مان راهگشا و پاسخگوست، همانا دفاع از حاکمیت شوراهای و تلفیق کامل و
تختی ناپذیر این سیستم با جوانب و اجزاء متکامله و جدائی ناپذیرش
یعنی تعدد احزاب، آزادی تشکل و اجتماع، تبلیغ و اعتصاب و در یک کلام
آزادیهای بی قید و شرط سیاسی است.

بطور اختصار باید گفت که کینه و دشمنی بورژوازی و تمامی کسانی که
حاکمیت و اراده خود را و الاتراز اراده و حاکمیت "مردم" میدانند، با سیستم
شورائی کاملاً قابل درک و انتظار است. وجد و شعفی که تمام جهان سرمایه -
داری را از برگزینی راه رسماً اعلام شده پارلمانتاریستی در اروپای شرقی
فرا گرفته و حمایتهایی که بسته به چند و چون این روند در هر کشور معین
(و البته با در نظر گیری مجموعه عوامل دیگر و سمتگیری اقتصادی آنها از
جانب کشورهای امپریالیستی آغاز شده است) مؤید این امر واضح است که
کهنه کاران پر تجربه راه پارلمانتاریستی قدر از این امر خوشحالند.
(واضح است که خوشحالی زاید الوصفشان بیشتر بعلت تحولات
و سمتگیریهای اقتصادی رسماً اعلام شده بخشی از کشورهای مورد بحث است،
لیکن این سمتگیری اقتصادی بدون مهیا کردن روبنا و سیستم حکومتی
مورد نظر نمیتواند عملی شود.) این بلوک بندیهای جدید و صف آراییهای
تازه ای که در حال شکل گیریست، کمونیستها را موظف به جدیت و تلاش
بیشتری در توده های کردن آلترناتیو مورد نظرشان میکند. مجموعه فرازو
فرودها و غلغلیان سیاسی ای که در کشورهای اروپای شرقی در جریان است و
امواج متلاطمی که هنوز به سادگی فروکش نخواهد کرد، در پیهم رفته وضعیت
مناسبتی را نسبت به کشورهای امپریالیستی و بلوک کشورهای پیشرفته
غربی برای کمونیستها فراهم میکند تا در پی تبلیغ و ترویج ایده حاکمیت
شوراهای و در هم آمیزی و انتقال این ایده به جنبش کارگری، توده ای در حال
جریان باشند. آنان میبایست با طرح آلترناتیو خود با مرز بندی قاطع بسا
هر آنچه که بنام سیستم شورائی و حکومت شوراهای صورت گرفته، حقیقت
تنهاری را که به حاکمیت توده ها منجر میشود بیشتر شکافته و زبان گویای
توده های بیخاسته باشند.

فعالیتی برای آنها تنها در جوامعی پذیرفته می‌شود که نیروهای مزبور — و زنده‌ای نبوده و خطری جدی نباشند در چنین حالتی سخاوت بورژوازی البته جنبه تبلیغاتی دمکرات منشی ریاکارانه دارد که به نفع وی نیز تمام می‌شود. اما اگر در همین جوامع نیروهای مزبور به سمت و زنده شدن حرکت نمایند، "مصلحت جامعه" و در واقع مصلحت سرمایه‌ها از هر نوع دمکرات منشی ریاکارانه ارجح تر بوده و "دمکراسی" به یک سکه سیاه هم نخواهد آرزید. و البته در جوامعی که نیروهای کمونیست و جنبش کارگری از بدو امر خطری جدی هستند از یزهای دمکراتیک اولیه هم خبری نیست. بورژوازی نه عاشق دمکراسی که عاشق سوداست. حتی در مواقعی که حفظ مناسبات درگرو باز پس نشینی از حکومت نرمال بورژواها باشد وی حاضر می‌گردد به نیابت از خود حکومت را به دست دولت‌های استثنائی بدهد که در مواقعی نیز گشوی بورژوازی را می‌چلاند اما مالکیتش را برای وی حفظ می‌کند. از اینرو می‌بازان وعده‌ها و تبلیغات بورژوازی حول دمکراسی نه از حنجره اشخاص بلکه از صدای شمارش اسکناس شنیده می‌شود و طرف عملی وی در تحقق دمکراسی نه از تمایل واراده بورژواها بلکه تابعی از چگونگی انباشت سرمایه و تحمیل مبارزات توده‌هاست. "جهان سوم" بعنوان بخشی از جهان سرمایه‌داری و بعنوان حوزه‌ای وسیع از مناطق تحت حاکمیت بورژواها، آئینه گویا و سندهای "دمکراسی" بورژوازی است، و کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری چهره بزرگ شده و در عین حال انعکاس روابط پیچیده‌ترین دمکراسی نمائی کاذب.

از نظر پرولتاریا مقدمه پذیرش امکان رقابت و تلاش در جهت کسب هژمونی، قبول آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی و طبیعی تا نفوذ آزادی احزاب به مفهوم کامل آن است. پرولتاریا تعداد احزاب را در چهار چوب سیستم شوراوی و حاکمیت شوراها تبلیغ می‌کند. از نظری هنگامیکه اکثریت جمعیت جامعه یعنی کارگران و زحمتکشان چنین سیستمی را می‌پذیرند هر حزبی در چهار چوب آن و در صورتیکه بخواهد از طریق شوراها و از طریق سازمان‌دادن نظرواراده هر طبقه و هر لایه‌ای از طبقه و کلا از طریق کسب اکثریت است آراء شوراها که نمایندگان طبقات مختلف را در بر می‌گیرد به کسب هژمونی و در دست گرفتن اهرم دولتی ناآل آید و فراتر از آن تا زمانی که اکثریت نمایندگان حکم بر حفظ سیستم شوراوی دارند هر حزبی می‌تواند به شکل سیاسی به تبلیغ و ترویج پارلمانتاریسم و یا هر نوع دیگری از حکومت بپردازد. کمونیست‌ها حقانیت خود را نه از طریق محدودیت سیاسی دیگران، بلکه در اثبات برتری سیاست‌ها و برنامه‌ها و سیستم اقتصادی، اجتماعی که مدافع آن هستند کسب می‌کنند. از نظر آنان کسب اکثریت آراء شوراها، به مفهوم کسب آراء آگاه کارگران و زحمتکشان در شرایطی که آنان شاهد برنامه‌ها، سیاست‌ها و آلترناتیوهای دیگر، جنگ نظری و سیاسی مابین آنها باطنی فراز و فرودهای متعدد باشند است. کسب هژمونی از نظر کمونیست‌ها تنها و تنها از طریق جلب نظر، اراده و قلوب توده‌ها و مستگیری آنان به سمت برنامه‌ها و سیاست‌هایشان معنا و مفهوم دارد و نه از طریق جبر و استبداد و باقی گذاشتن یک حزب در مقابل توده‌ها.

ممکن است پرسیده شود که اگر اکثریت کارگران و زحمتکشان نظری مخالف سیستم شوراوی داشتند و رای بر پارلمانتاریسم دادند، آنوقت چه؟ در چنان حالتی باید گفت که در اینجامستله بر سر توازن طبقاتی است و روند مبارزه طبقاتی به هر دلیلی، خارج از اراده و تمایل کمونیست‌ها در حال جریان است. بی‌توجهی به توازن طبقاتی چیزی جز ماجراجویی و توسل به سرکوب و معمول داشتن استبداد و یوروکراسی نیست. بلشویک‌ها بعنوان کمونیست‌های راستین، تا زمانی که در شوراها اکثریت نبودند، علیرغم پایبندی جدی‌شان به سیستم شوراوی، هرگز اقدامی که منطبق بر توازن طبقاتی مورد نظرشان که بیانگر اراده اکثریت آراء نمایندگان شوراها باشند نکردند. شعارشان و

اقدامشان تنها و تنها تبلیغ و ترویج و آموزش می‌ورانه، روشنگری و ارتقاء آگاهی توده‌های درون و بیرون شوراها بود. اگر بلشویک‌ها از یک طرف هیچ‌گونه توهمی به بدیل و بخشش و دمکرات مآبی بورژوازی با تمام اعوان و انصارش نداشتند. از طرف دیگر و علیرغم حقانیت نظری و سیاست‌هایشان معتقد بودند تا زمانی که اکثریت شوراها به سطح مورد نظر ارتقاء نیافته‌اند کسب قدرت سیاسی از هر طریق غیر اصولی، غیر دمکراتیک و ماجراجویانه است، بلکه با این امر توده‌ها را در مقابل سیاست‌ها و برنامه‌های صحیح خود خواهند داشت. آنها نه ماکیاوول بلکه کمونیست بودند. آنها نه کسب قدرت به هر قیمتی، بلکه کسب قدرت را به شکل آگاهانه می‌خواستند. نکته محوری و قابل تاکید آنست که آنها نه طرفدار دیکتاتوری حزب، بلکه طرفدار دیکتاتوری طبقه در مقابل دسیسه‌ها، شورش‌ها و اقدامات بورژوازی بودند، و اگر می‌باز آن گذاشته شود که این خود طبقه است که باید حکومت کند، نظر واراده اکثریت شوراها مالک بود، نظر واراده‌ای که می‌بایست تا سطح معینی رشد کند و نه صرفاً تکیه بر اصلیت خط و برنامه‌های بلشویک‌ها. عین این وفاداری در دوران حاکمیت شوراها نیز دنبال شده‌نگامیکه اکثریت شوراها به سمت کسب قدرت سیاسی و برقراری سیستم شوراوی روی آورده و چنان سیستمی را مستقر کردند، سیاست کمونیستی بلشویک‌ها دعوت از هر جریان‌ی برای بدست گرفتن هژمونی واراده دولتی از طریق کسب اکثریت آراء شوراها بود. آنها مخالف سر سخت آن نوع هژمونی طلبی بودند که کادتها، منشی‌ها و اس‌ارهای راست قصد داشتند بدون توجه به اراده اکثریت آراء جمعیت روسیه یعنی کارگران، سربازان و دهقانان و نه از طریق فعالیت سیاسی بلکه از طریق شورش و اقدامات مسلحانه دولت شوروی را سرنگون نمایند. احزاب یاد شده در صورتیکه از چنان اکثریتی برخوردار بوده و شوراها در تفویض قدرت امتناع می‌کردند کاملاً مجاز بودند که دست به هر اقدامی بزنند و شوراها و بلشویک‌ها را متهم به دیکتاتوری و استبداد نمایند، کاری که شوراها و بلشویک‌ها نیز پس از برخورداری از اکثریت مورد نظرشان و در مقابل اقدامات دولت موقت بدان توسل جستند. دعوت بلشویک‌ها و شوراها از همه احزاب برای کسب قدرت سیاسی از طریق اکثریت شرکت در انتخابات شوراها، ضمن برخورداری از جوانب مختلف، مؤید این امر بود که هر جریانی ضمن گردن گذاری بر اراده توده‌ها و باقی گذاشتن قدرت واقعی برای همیشه در دست کارگران و زحمتکشان، هژمونی خود را از طریق جلب اکثریت این آراء اثبات و تأمین نماید. برخورد بلشویک‌ها در سالهای پس از کسب قدرت نمونه تیبیک مورد نظر کمونیست‌ها از تلفیق حکومت شوراوی با تعداد احزاب، آزادی فعالیت سیاسی و کسب هژمونی از طریق تبلیغ و ترویج و جلب اکثریت آراء شوراها بود. این نمونه به تمامی مورد قبول تمامی کمونیست‌های است که کسب هژمونی به دمکراتیک ترین شیوه ممکن و در دمکراتیک ترین سیستم حکومتی ممکن را تبلیغ می‌کنند. در سالهای پس از کسب قدرت، بلشویک‌ها در کمال درستی از فعالیت احزاب و تلاش در جهت کسب هژمونی توسط هر حزبی که اکثریت شوراها را در حمایت از سیاست‌ها و برنامه‌هایش داشته باشد اراده دادند و چنانکه نگران رفت، ممنوعیت فعالیت احزاب کادتها، منشی‌ها و اس‌ارهای راست بدلیل سیاست‌ها و اقدامات اتخاذ شده از جانب خود آنان و واکنش کاملاً برحق بلشویک‌ها در مقابل اقدامات و شورش‌های آنان بوده است. لیکن در سال‌ها و دهه‌های بعد از آن نیز حزب بلشویک هیچ اقدامی در جهت بازگرداندن روال نرمال و منطقی با سیستم شوراوی نکرد و عملاً دیکتاتوری تنها حزب موجود را بجای دیکتاتوری طبقه معمول داشت. این سنت نه فقط در شوروی بلکه در قریب به اتفاق کشورهای بلوک شرق دنبال شد و در واقع آنچه که هرگز مورد ادعا و قبول کمونیست‌ها نبود در غالب این کشورها متحقق گردید. اکنون بخشی از باورهای ساده‌انگاران و در عین حال

"ما از جنبش های کارگری در این کشورها، در جهت گسترش دموکراسی سوسیالیستی و آزادیهای وسیع سیاسی و مدنی و بهبود سطح معیشت در راستای نظام شورائی و دیکتاتوری پرولتاریا و نهایتاً انتقال قدرت از دست حزب به طبقه دفاع میکنیم و همچنین پیشگامی و یاهم سوئی آن دسته از احزاب حاکم را که برای متحقق ساختن این اصلاحات میکوشند، مورد حمایت خود قرار میدهیم"

به نقل از: قطعنامه راجع به انترناسیونالیسم پرولتاری، کشورهای سوسیالیستی و جنبش جهانی کمونیستی - مصوبه کنفرانس

اداره امور مملکتی گوشزد کند. به وی اجازه میدهد تا از ضرورت زندان و شکنجه و سرکوب برای گرسنگان، از ضرورت فقر و بی خانمانی برای کارگران و زحمتکشان، و از ضرورت تحقق معیشت الهی در انباشته کردن بانکها، بنا کردن ویلاها و تفریحگاههای خصوصی و... خروارها صفحه بنویسد. و بدین طریق به جلب اکثریت آراء در شوراها نائل آید! (پرولتاریا تا این حد دمکرات است که در عین پیشبرد برنامه های اقتصادی - اجتماعی اش که چیزی جز نابودی بورژوازی نیست، تاهر زمانی که این طبقه و سازمانندگان نظری آن وجود دارند از گفتن مزایای جامعه مورد نظرشان در میان توده های مردم دریغ نکنند. پرولتا ریا نه تنها این امکان را برای بورژوازی بلکه برای لایه های دیگر اجتماعی که دوران طولانی تری به حیات خود ادامه خواهند داد را نیز عرضه و پیشنهاد میکند. البته آنقدر خوشخیال نیست که بورژوازی در این تله بیافتد و بیانی شوراها و دیکتاتور خواندن کارگران و زحمتکشان دست به هر اقدام سرگونی نزند. از این رو ضمن عرضه داشتن بیشترین حد دموکراسی و آزادیهای سیاسی، پشت دست هر کس را که در موضع اقلیت بودن بخواهد علیه شوراها اقدام به براندازی کند خواهد سوزاند. در چنین شرایطی پرولتاریا بدون تعارف دیکتاتور است. از نظر پرولتاریا بیشترین حد دموکراسی برای نیروهائی است که بخواهند، بتوانند و شهامت آنرا داشته باشند که در انظار شوراها و توده ها به رقابت سیاسی و برنامه های باوی برخیزند، و بیشترین حد دیکتاتوری برای نیروهائی است که در موضع اقلیت علیه این نظام دمکراتیک اقدام به براندازی بنمایند.

متدبر خورد بشوید که ادرسالهای پس از کسب قدرت چنین بوده، دوره یاد شده که منطبق خاص خود را داشت و محدودیتهای مزبور اساساً توسط اقدامات و سیاستهای متخذه احزاب مخالف شوراها بروز نمود بعداً بعنوان یک سیستم مورد سوء استفاده قرار گرفت، احزابی که خود را قیم کارگران خواندند و رهبری خود بر طبقه رانه از طریق کسب، بلکه از طریق دیکته نمودن فرمال و بخش نامه های آن دنبال نمودند. هژمونی که بخواهد نه از طریق اثبات برتری و اصولیت سیاستها، برنامه ها، تاکتیکها، بلکه از طریق دستور العمل ها و قوانین تصویبی و قانون اساسی و... بدست آید در برابر و فروریختنی است. هژمونی واقعی اگر در طبقه فعالیت در روندی که اصولیت و حقانیت خود را در بر ستر نظری و تجربی توده ها و کسب اعتماد آنان بدست آورد به هیچ سند و مدرکی نیاز ندارد، عمل کرد توده ها و شوراها، حضور سیاسی، فعال و آگاه کارگران و زحمتکشان خود گواه این اعتماد و هژمونی خواهد بود.

بطور خلاصه باید گفت که اروپای شرقی اکنون داغ ترین کانون جدال اندیشه هاست، حرارت این کانون به اقصی نقاط جهان کشیده شده است. اگر دست یابی به طرازی موزون و منطبق با مجموعه شرایط این کشور هادر

بوروکراتیک تنها دلیل پذیرش تعدد احزاب در کشورهای یاد شده راناشی از سمت گیری اقتصادی این کشورها به بازار آزاد و رقابت که همزاد آن است میدانند. این درك در جوهر خود به همان عملكرد احزاب در قدرت آغشته است. "یا تعدد احزاب که لازمه اش بازار آزاد، سرمایه داری و رقابت سرمایه هاست، یا تک حزبی که مؤید سوسیالیسم و سرمایه داری دولتی بدون رقابت است." چه بخشی از آنان که کشورهای اروپای شرقی را سوسیالیستی میدانند و چه آنان که آنرا سرمایه داری دولتی مینامند، با ارائه این نظر در واقع آزادی سرمایه و باز شدن دست سرمایه داران خصوصی را تنها منطبق بر تعدد و آزادی احزاب در حوزه سیاسی میدانند و لا غیر! با این تغییر بین این دو علامت تساوی برقرار میشود و آزادی احزاب تنها در چنین حالتی قابل تصور پیدا شده میشود. اگر چه تعدد احزاب معمولاً در جوامعی که رقابت سرمایه عمل میکرد وجود داشت، لیکن این امر بمعنای آن نیست که بعلت عدم وجود سرمایه داران خصوصی در اروپای شرقی، وجود سیستم تک حزبی و ممنوعیت فعالیت و تشکیل حزب برای دهقانان، خرده بورژوازی (بالایه های مختلفش) و حتی تعدد حزب برای کارگران (در صورتیکه چنین زمینه و خواستی وجود میداشت) امیباست عملی میشود. هنگامیکه صحبت از تعدد احزاب میکنیم این امر بمعنای آن نیست که به تعدد احزاب برای لایه های مختلف بورژوازی معتقد باشیم، احزاب و سازمانها بیانگر نمایندگی رسمی و یا غیر رسمی طبقات و لایه های مختلف طبقات و اقشار اجتماعی اند. اگر میپذیریم که چنین لایه بندی و تنوعی وجود دارد در آن صورت مقوله تعدد احزاب از دایره سرمایه داران خصوصی فراتر میرود. و باید جمله نمیتوان قضیه را مست مالی کرد که "علت پذیرش تعدد احزاب در اروپای شرقی، پذیرش رقابت سرمایه است و بی". آنچه که میبایست مورد توجه و تاکید قرار گیرد ضرورت وجود حق فعالیت سیاسی در حکومت کارگری برای همه نیروهای دیگر و تلاش پرولتاریا در حفظ و ثبات بخشی برتری خویش تا زمانیکه محوط طبقات پدید آید، اما تا آن زمان طبقات و لایه های مختلف وجود دارند و مسئله بر سر چگونگی برخورد پرولتاریا با آنان در دوره یاد شده است، واقعیت آنست که هر طبقه و هر لایه اجتماعی در مسیر تحولات سنگ خود را بر سینه میزنند. کمونیستها هدفشان آموزش ارتقاء آگاهی و توانمندی کارگران است. مقابله کارگران با احزاب و طبقات دیگر نه از طریق ممنوع کردن فعالیت سیاسی آنها، بلکه مقابله سیاسی، آیدنولوژیک و تغییر شرایط از طریق تحقق برنامه ها و سیاستهای دوره ای و سوسیالیستی است که میبایست به اصولی ترین شکل ممکن پیش برده شود. و این جدالی است که پرولتاریا میبایست برتری و حقانیت خود را در تمامی عرصه ها و حوزه ها در شرایطی که دیگران نیز آلترناتیو خود را ارائه میدهند اثبات نماید. پرولتاریا به مثابه طبقه ای که از دموکراسی بیشترین بهره را میبرد و به مثابه نیروئی که وسیع ترین حد دموکراسی را نسبت به هر طبقه و لایه اجتماعی ارزانی میدارد، نیازی به ممنوع کردن فعالیت سیاسی دیگران ندارد. طبقه کارگر آگاه اعتقاد دارد که فعالیت سیاسی جریانات دیگر در سیستم شورائی و حاکمیت خط کارگری بیسش از پیش افشاگر ماهیت و جهت گیری تاریخ ستیز نیروهای دیگر است کسب قدرت توسط پرولتاریا، میبایست از بدو امر ارزانی دارنده فعالیت و آزادیهای سیاسی بی قید و شرط برای دیگران باشد. حقیقت آنست که بورژوازی با کسب قدرت توسط پرولتاریا یک شبه از بین نمیرود، پرولتاریا حاضر است به وی امکان فعالیت سیاسی برای تبلیغ و ترویج نظراتش حول نظام سرمایه داری را بدهد تا از فواید استثمار و بهره کشی و از مضرات صادره و مالکیت عمومی در میان کارگران و زحمتکشان بگوید. به وی اجازه میدهد تا از دشواریهای حکومت کردن توسط خود کارگران داستانهایی بسازد و تمایل "داوطلبانه و بشردوستانه اش" را در قبول همه دشواریهای بسرای

زلزله نبر از مردم قربانی گرفت!

دنباله از صفحه ۲

بایستی از رفسنجانی پرسید که دولت مردم را تنها گذاشت؟!

موسوی اردبیلی درباره زلزله اظهار داشت که "این مشیت الهی است"، خامنه‌ای گفت: "این حوادث امتحان است" و رفسنجانی در نماز جمعه گفت: "۰۰۰ هیچ شری به خدا بر نمی‌گردد و همیشه تمامی آنها در انسانهاست!!"

ولی آنها نگفتند که چرا "مشیت الهی" همیشه دامنگیر کارگران و دهقانان و تهیدستان جامعه میشود. خامنه‌ای "فقیه" نمی‌گوید که چرا این امتحانات از بی چیزان و آلونک نشینان صورت می‌گیرد و همیشه اینها بیشترین قربانی را میدهند؟ رفسنجانی بدرستی می‌گوید که هیچ شری به خدا بر نمی‌گردد و همیشه تمامی آنها به انسانهاست و باید اضافه کرد که گرچه وقوع زلزله علل طبیعی دارد لیکن ابعاد وسیع فاجعه در وجود طبقات استثمارگر و چپاول‌گراست که حاصل کار توده‌ها و سرمایه‌کشور را در راه اهداف ارتجاعی پان‌اسلامیستی خود و ایجاد پایگاه‌ها برای تربیت تروریستهای افغانی، ترک‌ترکیه و... ساختن مطمئن‌ترین بناها که دهها زلزله هم خم به ابرویشان نمی‌آورد درخ می‌کنند؛ آری امتحان الهی وقتی انجام می‌گیرد که رفسنجانی‌ها و خامنه‌ای‌ها در کاخ‌های امن سنگر گرفته‌اند و آلونک‌های تهیدستان شهر و روستا تاب مقاومت در برابر حتی بادهای تند راندان درنچه رسد به زلزله ۷/۳ ریشتری؛ نتیجه و قبول شدگان چنین

امتحاناتی از قبل روشن است.

مسئول ابعاد و وسعت این همه کشته و زخمی، مسئول ابعاد و وسعت این همه ویرانی، آوارگی و خسارت، جمهوری اسلامی است و بیس‌ایزیر سرمایه‌ای که متعلق به آلونک نشین‌ها بوده است بجای تامین مسکن مناسب و ارتقاء سطح معیشت جامعه، در بانکهای خارجی به حساب رفسنجانی‌ها، هادی غفاری‌ها و یاب‌جیب سرمایه‌داران تولیدکننده اسلحه و سرمایه‌داران داخلی و بی‌خارجی و بی‌"مجاهدان" افغانی و ترک و... سرازیر کرده است.

آری، حاکمان و قبیح و بی‌شرمی چون خامنه‌ای و رفسنجانی و... میتوانند نقش رژیم اسلامی را در عقب‌نگاهداشتن سطح زندگی توده‌ها از لحاظ مسکن مناسب و... را اینگونه تحریف نمایند و خود را "معصوم" جلوه دهند!

اگر زلزله شمال بدلیل طبیعی بوقوع پیوست و بایستی مسئولیتی حکومتگران رژیم اسلامی نتایج چنین فاجعه آمیز ببار آورد، اما این اولین زلزله نبوده و قطعاً آخرین نیز نخواهد بود.

حاکمیت ننگین ۱۲ ساله جمهوری اسلامی، جنگ ارتجاعی ۸ ساله، بقتلگاه فرستادن سیل عظیمی از فرزندان دو کشور ایران و عراق، اعدام‌های دسته‌جمعی مبارزین، انقلابیون و کمونیست‌ها و خلق آویزگردهای فرزندان برون‌مدکارگران و زحمتکشان در میدانها، تجاوز به حریم شخصی شهروندان ایران، تشدید استثمار و چپاول، فقر و فلاکت، بی‌خانمانی و آوارگی و بنای زندان‌های بوسعت ایران و... هر کدام زلزله‌های دهشتناکی بود که برآستی "ریشه تمامی آنها در انسان" نماهایی



چون رفسنجانی و خامنه‌ای و حاکمان جمهوری اسلامی و طبقات استثمارگر رهنرفته‌اند.

در حکومت اسلامی نه تنها مسکن مناسب برای توده‌ها تدارک دیده نخواهد شد و گامی جدی در پاسخگویی به نیازهای آنها برداشته نخواهد شد و اقدامی برای مقابله با زلزله‌های احتمالی آتی انجام نخواهد گرفت، بلکه بطور روزافزون جامعه ایران بسوی فلاکت همگانی سوق داده میشود.

زلزله زدگان برای تامین نیازهای خویش بایستی خود را متحمل سازند و برای تحمیل خواسته‌های خود به رژیم مبارزه کنند و بدیهی است که پشتیبانی توده‌ها در سایر مناطق، بهترین تضمین برای بهبود وضعیت زلزله زدگان میباشد. مشکلات عدیده زلزله زدگان نه از راه کسب صدقه بلکه از طریق مبارزه انقلابی و وادار نمودن جمهوری اسلامی به پذیرش خواسته‌هایشان عملی خواهد بود و این امر نیز خود جزئی از روند مبارزه سراسری طبقه کارگر و توده‌های در بند در راه سرنگونی رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی است.

چشم انداز مبارزه ضد امپریالیستی

دنباله از صفحه ۱۴

اما این به معنای آن نیست که اختلافات سیاسی بین دو طبقه اجتماعی از بین رفته است. ما باید فراموش کنیم، تا با هم کار کنیم، تا دیگر یکدیگر را نکشیم و تا دیگر کشور را بیشتر خراب نکنیم. من می‌خواهم که صلح باشد تا حکومت جدید بتواند آموزش و بهداشتی که ما ساخته‌ایم سرپا نگهدارد و به پایان برساند، تا عدالت اجتماعی که در فرم ارضی و صاحب مسکن خود بودن معنای خود، پیش رود و بهبود یابد.

اما آشتی بمعنای آن نیست که کنترها و مالان مساوی هستیم، و یا دونوا و یولتا و منظران یکسانی داریم. با ویرگیلیو گودوی و میریان آرگورالسو بدرستی هیچ توافقی وجود ندارد.

یکی از کارهای بزرگ ساندنیست‌ها این است، که مایه‌ای برای یک آینده باثبات را ایجاد کرده‌ایم؛ چیزی که در هیچ یک از دیگر کشورهای آمریکای لاتین موجود نیست. در نیکارا گوشه‌امروز بیش از ۱۵۰۰۰ خانوار زمین مزروعی برای زراعت همراه با مسکن دارند. بیش از ۵۰۰۰۰ کارگر صاحب خانه خود هستند. فرزندان کارگران در دانشگاه‌های شوری کوبا، آمریکا، فرانسه و مکزیکو به تحصیل مشغولند. یک سیاست آشتی ملی باید ضرورتاً به حقوق خلق احترام بگذارد.

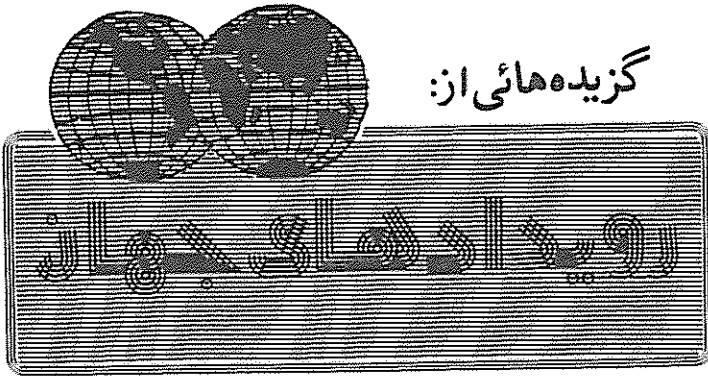
(منبع: هفته‌نامه ANN و ماناگوا/ زوریخ و شماره ۲۰۰ - ۱۹۹۰/۵/۲)

انظری با اقتصاد سوسیالیستی میتواند به عقب ماندگی‌ها و نابامانیهای اقتصادی در این کشورها پاسخ گوید، سازمان دادن آنچنان حکومتی که در عین بیان و اعمال اراده توده‌ها، تصمیم‌گیرنده و تعیین‌کننده حد تعادل، و رونق موزون اقتصادی باشد گام مقدماتی است که میبایست برداشته شود. از اینرو سازمان دادن حاکمیت شوراهای حلقه مقدماتی رفع این نابامانیهاست. شوراهامکن است حتی در تعیین دقیق این روند اقتصادی برای مدتی و یاد دوره‌های معینی دچار اشتباه شوند، اما بایر جایی چنین نوعی از حاکمیت امکان رفع اشتباه در سیستمی که حفظ اراده توده‌ها از پائین تضمین شده باقی‌مماند را ممکن میگرداند. بنابراین تلاش برای سازمان دادن سیستم شورائی اولین گام اساسی و پیش‌شده‌ای است که هم اراده توده‌ها را سازمان میدهد، هم عالیترین حد مکرر اسبی را متحقق مینماید و هم تکلیف جهت‌گیری اقتصادی را که از منشا و رونق و منافع توده‌ها میگذرد تعیین مینماید. برنامه‌های اقتصادی ای که از طریق احزاب مختلف، و در بطن تلاش آنها در اثبات اصولیت و حقانیت هر یک ارائه میشود و خلاصه برنامه‌هایی که حاصل کار پژوهشگران، متخصصین و گروه‌های علمی و آکادمیک برای عرضه به شوراهات دین میگردند. این روال عرضه‌ای خواهد بود برای هر حزب کمونیست که بخواهد لیاقت و برتری خویش را در جلب نظر و آراء نمایندگان شوراهای اثبات نماید.

آفرجود

مقاومت انقلاب در نیکاراگوئه

گزیده‌هایی از:



نیکاراگوئه در این ماه شاهد مقاومت شدید توده‌های متشکله در اتحادیه‌ها علیه هجوم به دستاوردهای انقلاب ساندنیستی و مبارزه برای دستیابی به وعده‌های پیش‌انتخاباتی چامورو بود.

اعتصاب سراسری که از اول ماه جولای با فراخوان لوسیو جیمینسز رهبر اتحادیه‌های سراسری FNT آغاز شده بود، پس از آنکه ماردین آلوار دو ۱۷ ساله عضو FNT توسط یک موتورسوار به قتل رسید، به جنگ خیابانی تبدیل گشت و سرعت گسترش یافت. ماناگواد در زمان کوتاهی به حدی متشنج شد که پس از انقلاب علیه دیکتاتوری سوموز در ۱۱ سال قبل، سابقه نداشت. دره‌ها سنگربندی و راه‌بندان با کیسه‌های شن‌نی و یلاستیک‌های اتومبیل که آتش زده شده بود، به چشم می‌خورد. ایمن تاکتیک سمبل انقلاب ساندنیستی بود. مطالبات اعتصاب کنندگان عبارت بود از: مطالبه حداقل دستمزد برابر حدود ۱۹۴ دلار، متوقف کردن و برگشت خصوصی‌کردن‌ها، خواست شرکت در سیاست اقتصادی و اجتماعی و بالاخره عدم اخراج کارکنان دولتی و اعتراضی به اخراج‌های تاکنونی. اعتصاب کنندگان وزارتخانه‌ها، دانشگاه‌ها و مدارس را اشغال کردند و رادیوی دولتی "راديوکوپراسیون" را به تصرف خود درآوردند. آنها این رادیو را که در این گیرودار خواهان محاکمه علنی رهبران ساندنیست و کمک نظامی آمریکا علیه توده‌ها شده بود را منقرض نمودند.

در این میان بحران حکومتی نیز به اوج خود رسیده بود. در حالی که چامورو، رئیس‌جمهور، در جستجوی راه حل فائق آمدن بر این بحران از طریق مذاکره با اتحادیه‌ها بود، قائم مقام رئیس‌جمهور (گودوی) مسئول تشکیل کابینه‌ای برای خود بود که عنوان "کمیسیون نجات ملی" بر آن نهاد. و هم‌اکنون در پشت اتاق‌های رادیو کوپراسیون سنگر گرفته‌اند و خواستار حمله نظامی آمریکا برای به قدرت رساندنش بود. او رهبر حزب لیبرال است که از هیچ‌گونه پایگاه توده‌ای برخوردار نیست و همکار او رهبر سابق کنتراها، تنها صاحب صنایع و زمیندار بزرگمی باشد.

کنتراها "سابق" نیز که برخلاف توافق بر سر خلع سلاح، اسلحه‌های خود را تحویل نداده بودند، از فرصت استفاده کرده و بر علیه ساندنیست وارد میدان شده و بریکادهای امنیتی مسلح "سازمان دادند.

پلیس با تاخیر و اما بدون دست بردن به اسلحه وارد میدان گردید، ولی همانطور که هامبرتو اورتگا فرمانده کل بیان داشته بود: "این ارتش و ایمن پلیس هرگز بر روی خلق آتش نمی‌گشاید." نه برای مقابله با خواسته‌های برحق توده‌ها!، که برای آرام نمودن اوضاع تا به نتیجه رسیدن مذاکرات مجدد بین اتحادیه‌ها و حکومت، مذاکراتی که در اثر مقاومت یکپارچه اتحادیه‌ها و توده‌ها بر دولت تحمیل گردیده بود.

و بالاخره این کشمکش با برجای گذاشتن ۶ کشته و ۰۰ ازخمی با دستیابی اتحادیه‌ها به بخش زیادی از خواسته‌هایشان پس از ۴۰ روز به پایان می‌رسد. نتایجی که غرض توده‌ای به آن نائل آمد عبارتند از:

(۱) حکومت چامورو از خصوصی کردن زمینهای که توسط ساندنیستها ملی شده بود، صرف نظر کند.

(۲) افزایش دستمزد ها به میزان ۴۳ درصد از ماه جولای و توقف اخراج‌های وسیع.

(۳) برگرداندن ۴ ماه دستمزد کارکنان اخراج شده دولتی و جلوگیری از اخراج‌ها.

وقایع این چند روز نتایج حاصل از آن بخوبی نشان داد که اولاً، ساندنیستها در میان توده‌ها عمیقاً ریشه دواندیده‌اند و بریدن این ریشه‌ها و بازپس گرفتن این دستاوردهای انقلاب از توده‌ها، کار بسیار مشکلی است.

ثانیا: توده‌های خسته از گرسنگی و جنگ که به وعده‌های اتحاد UNO و حامیان آمریکائی آن چشم دوخته بودند، برای دستیابی به خواسته‌های خود نمی‌توانند و نمی‌خواهند صبر زیادی از خود نشان بدهند.

و این همه کافی است تا باور کنیم که این کشمکش تنها بطور موقت پایان گرفته است. بویژه که آمریکامتناسب با وضعیت جدید، باب جدیدی از مبارزه علیه انقلاب و دستاوردهای آن را در نیکاراگوئه می‌گشاید. ایمن طرفداران دروغین دمکراسی که تاکنون با این ماسک در پشت UNO سنگر گرفته بودند، پس از درگیریهای اخیر و روشن گشتن ابعاد آن اعلام داشته‌اند که ارسال کمک مواد غذایی توسط آمریکا به نیکاراگوئه مشروط به آن است که رژیم ماناگوآ تمامی تصمیمات و قوانین دوره ساندنیستها را که در مقابل اقتصاد بازار آزاد مناسبت ایجاد می‌نماید، لغو نمایند. از جمله این قوانین دولتی بودن صنایع و زمینهای ملی شده هستند که آمریکا خواهان فروش این صنایع دولتی و بازگرداندن زمینهای ملی شده به صاحبان قبلی آنان است. و البته قابل تعمق است که بخش اعظم این صنایع و زمینهای ملی شده متعلق به آنستاز یوسوموز ادیکتاتور، و البته با شراکت ایالات متحده بوده است.

اما هر قدم حکومت چامورو در جهت تأمین این خواسته‌های آمریکایی مجدداً خشم و مقاومت توده‌ای را بر خواهد انگیزد و عدم تأمین آن نیز - چیزی که چامورو در این کشمکش اخیر به آن تن داد - حکومت چامورو را از کمکهای بیدریغ امپریالیسم آمریکامحروم می‌کند و این تناقضی است که گریبانگیر اوست. آنچه که بدیهی بنظر می‌رسد، حکومت ۱۱ ساله ساندنیستها علیه رزم فشارهای اقتصادی - نظامی و سیاسی بین المللی امپریالیستها بر آنها آنچنان دمکراسی را در این کشور نهادی کرده است که بازی با آن اینبار به نفع UNO و حامی اصلی آنها آمریکان خواهد بود؛ چراکه توده‌ها به حقوق خود آشنا هستند، و تلاش برای بازپس گیری دستاوردهای انقلابی باز و اسلحه نیکاراگوئه را به جنگ داخلی گسترده‌ای خواهد کشاند.

ادامه مذاکرات پیرامون

وحدت دو آلمان

هسته اصلی مورد مذاکره اجلاس چهار قدرت برنده جنگ جهانی دوم و دو آلمان همچنان پاسخ دادن به مسئله وابستگی آلمان متحد و یا چگونگی آن به هر یک از دو بلوک بود. بدنبال رد پیشنهاد اتحاد شوروی مبنی بر بی طرف ماندن آلمان متحد، وزیر خارجه شوروی، شواردنادزه، طرح جدیدی را ارائه نمود. این پیشنهاد عبارت بود از پابرجا ماندن قرارداد های بین المللی در مورد آلمان فدرال و آلمان دمکراتیک برای یک دوره انتقالی ه ساله بعد از اتحاد دو آلمان، که این طرح همراه با پیشنهاد دیگر اتحاد

که می خواهد به کدامیک از دو پیمان وابسته باشد، که این باتصمیمیات کنفرانس همکاری و امنیت اروپا نیز انطباق دارد. کهل گفت که از نظر حکومت آلمان فدرال، آلمان متحد وابسته به پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) باقی خواهد ماند، و اضافه نمود که مطمئن است که حکومت آلمان دمکراتیک نیز بر این نظر است.

۲) نیروهای شوروی در طی ۲ تا ۴ سال خاک آلمان دمکراتیک را ترک خواهند کرد، و تازمانی که نیروهای شوروی هنوز در منطقه آلمان دمکراتیک مستقر هستند، نیروهای ناتو نباید به این منطقه آلمان متحد گسترش یابند، اما نیروهای آلمان، که جنبه داخلی دارند، می توانند در منطقه آلمان دمکراتیک و برلین مستقر شوند.

کهل اضافه نمود که از نظر آلمان فدرال برای مدتی که شوروی هادر منطقه آلمان دمکراتیک می مانند، سه نیروی دیگر (انگلیس، فرانسه و آمریکا) نیز می توانند در برلین غربی بمانند، و در مقابل:

۱) نیروهای مسلح آلمان متحد در طول ۴ تا ۶ سال با پدیده ۳۷۰۰۰ نفر کاهش پیدا کند.

۲) آلمان متحد از تولید، مالکیت و در دسترس داشتن سلاحهای ABC صرف نظر می کند و عضو قرارداد "بازدارندگی" می ماند.

این محورهای مورد توافق در واقع نتیجه چندین ماه مذاکرات و زویندهای بین المللی بین آمریکا، کشورهای اروپایی و در رأس آنها آلمان و از طرف دیگر شوروی بوده است، که در آن می توان منافع تک تک آنها و بلوک بندیهای در حال شکل گیری را جستجو نمود. آمریکائیان آشکارا از چگونگی وضعیت دوران پس از جنگ سرد و درهم ریزی بلوک بندیهای گذشته و نقش سرکردگی خود در عرصه جهانی که عملاً کاهش یافته و بی در حال فروپاشی است، نامطمئن و نگرانند. آنها در حالیکه می خواهند گورباچف را بمثابه عامل مؤثر در توازن قوا و در شکل گیری بلوک جدید، تثبیت کنند، اما عملاً بسیار محتاط عمل می کنند. مخالفت آنها با کمک اقتصادی و اعطای وام به شوروی قبل از تثبیت شدن اقتصاد و بازار در این کشور و نتایج کار کمیسیون ویژه اختصاص یافته به این امر پیش از آنکه وحشت از اتلاف پول در یک "سیستم اقتصادی بیمار" باشد نگرانی از سیمای آینده بین المللی و نقش وثبات بین المللی و امنیتی آمریکا است. اگر زمانی آنها در صد جلب تعداد بیشتری کشورها به سمت خود بودند، زمانی که معیار قضاوت "اقتصاد بازار" بود و آمریکا کشورها را چون ویتنام جنوبی، شیلی، فیلیپین و کره جنوبی و... را خرید و علیه عدم وجود وثبات سیاسی و اقتصادی مورد حمایت خود قرار داده و متحد خود نموده بود، علیه آن که آمریکا همچنان همان سیاست را پی میگیرد و در اروپای شرقی نیز کشورهای را مورد حمایت قرار میدهد که با مادی بلندی تر از اقتصاد بازار دفاع می کنند. بدون توجه به این که تاجه حسد دمکراتیک هستند، و اگر آمریکا با همین نسخه زمینه های رشد آلمان فدرال را فراهم نمود، آلمانی که برخلاف خواست آمریکامدنی است بمثابه قدرت اقتصادی بزرگ وارد میدان شده است بگونه ای که اکنون با وحدت دو آلمان نیز بعنوان غول اقتصادی جدید در سطح جهانی می تواند مطرح گردد. طوری که وجود سه قطب آمریکا-ژاپن و آلمان امری غیر قابل انکار است؛ اکنون آمریکا بر آن است که سرکردگی در حال سقوط خود را باز یابد و واقعی ترین و مطمئن ترین راهی که برای محدود کردن نقش حاکمیت آلمان یافته این است که حکومت آلمان متحد را در چارچوب بازار مشترک اروپا، اروپای متحد در جوامع اروپایی حل نماید. و به همین دلیل هم هست که طرح "خانه اروپایی" و کاهش تعیین نیروهای مسلح آلمان- با وجود اهمیت زیاد آن بمثابه یکی از کشورهای قدرتمند وابسته به ناتو- و عوارض آن را نیز می پذیرد. البته این خواست آمریکا را بطور

شوروی در مورد تعیین حداکثر قدرت کمی و کیفی نیروهای مسلح آلمان بطور قاطع از جانب ۴ وزیر خارجه با دلایلی مشابه، رد شدند. دلیل ارائه شده مخالفت بانان دیده انگاشتن حق حکومت آینده آلمان متحد برای تصمیم گیری مستقل برای وابستگی به هر یک از دو پیمان و هم چنین برای تعیین نیروهای مسلح آلمان بود. حال آنکه بخوبی روشن است که طرح این استدلال و طرح بحث استقلال تنها دیدها را از بحث اصلی دور میکند. اگر چنین باشد، آنان باید پاسخی برای تقویت سازمانهای فراملیتی چون بازار مشترک اروپا و کنفرانس همکاری و امنیت اروپا، که اساساً کاهش حقوق استقلال ملی گره خورده است، بیابند. آمریکا تلاش دارد با کمک پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) نفوذ خود را در اروپا تضمین کند و بدین ترتیب در عین حال آلمان متحد را نیز طبیعتاً تحت نظارت خود داشته باشد. و این امتیاز بزرگی برای آمریکا است که حاضر است بر سر آن معامله کند؛ معامله ای که انعکاس آن را باید تا حدودی در نتایج مذاکرات لندن ناتو و سپس در نتایج دیدار گورباچف رئیس جمهور شوروی و کهل صدراعظم آلمان فدرال جستجو نمود، و معامله ای که به همان اندازه که اتحاد شوروی را در حل مشکلات داخلی و موقعیت بین المللی ضعیف تر می بیند، به همان اندازه ارزان تر تمام شود. سازمان دادن اجلاس ناتو همزمان با برگزاری کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی به مفهوم شاخ و شانه کشیدن در مقابل جهان و شرکت کنندگان در کنگره مجتمع در کرملین نیز بود. هر چند که بسیاری از تصمیمات اجلاس لندن ناتو جنبه قدرت نمایی داشتند، اما می باید اعلام توافق ناتو و اظهار آمادگی آن برای تشکیل یک جامعه مشترک اروپایی و مباحثه هم چنین تعیین تعداد نیروهای مسلح آلمان متحد علیه مخالفتهای گذشته رایج عقب نشینی از طرف آمریکا بحساب آورد. در این اجلاس به بارجی شدن کنفرانس همکاری و امنیت اروپا و بجای آن ایجاد جامعه مشترک اروپا و یا "خانه اروپایی" و البته غیر تعرضی، موافقت می شود. زمینه های همکاری کنفرانس همکاری و امنیت اروپا شامل برخی زمینه های عملی و بویژه مسائل محیط زیست، از جمله امنیت هسته ای و بهبود ارتباطات و ترابری می باشد. هر چند که "خانه اروپایی" مورد توافق هم سطح با کنفرانس همکاری و امنیت اروپا در زمینه های امنیتی نخواهد بود. اما همچنان می تواند در آینده عوارضی داشته باشد که تاکنون از جانب کمیسیون سه جانبه (آمریکا، اروپای غربی و ژاپن) پیرامون روابط شرق و غرب چنین گفته می شد: "... عبارت "خانه اروپایی" را می توان بمثابه کوششی جهت جدانمودن ایالات متحده از اروپا تلقی نمود. ماقاطعانه چنین سیاستی را رد می کنیم." و در آینده اختلاف منافع کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را که انعکاسی از آن را در بحث کمک اقتصادی به شوروی شاهد بودیم، روشن تر خواهد نمود. در مورد اخیر آلمان تنها کشوری بود که از کمک اقتصادی و اعطای وام قوری به شوروی دفاع نمود، و با پرداخت وام هیلیارد دلاری به شوروی پیش قدم بود.

در مقابل این همه است که در جریان ملاقات اخیر گورباچف و کهل، اتحاد شوروی از تأکیدات پیشین خود صرف نظر نموده و بطور غیر مستقیم با پیوستن آلمان متحد به پیمان ناتو موافقت می نماید.

کهل صدراعظم آلمان فدرال نتایج مذاکرات خود با گورباچف را بدین ترتیب اعلام می دارد که:

۱) اتحاد آلمان شامل آلمان فدرال، آلمان دمکراتیک و برلین می گردد، و پس از وحدت کامل حقوق ویژه و مسئولیت چهار کشور کنترول کننده برلین بطور کامل لغو می شود و بدین ترتیب آلمان پس از لحظه وحدت استقلال کامل خواهد داشت.

۲) آلمان متحد می تواند در استقلال نامحدود خود آزادانه تصمیم بگیرد

در پیشبرد مواضع و منافع خودبمنابه یکی از قطبهای قدرت جهانی و حفظ آن استفاده می نمایند و این در حالی است که گورباچف به حمایت هر دوی آنها در عرصه جهانی و برای پیشبرد برنامه هایش نیاز دارد. اینکه او تا چه حد بخواد و بیا بتواند از این تضاد ها به نفع کارگران و زحمتکشان شوروی و جهان استفاده نماید، سؤالی است که آینده به آن پاسخ خواهد داد!

دلخواه تامین نخواهند کرد، اما انتخاب دیگری نیز برای آمریکا و جوسوند ندارد؛ زیرا در حالیکه آلمان هم اکنون بمنابه نیروی متحدان تو عمل می کند، ولسی همچنان آمال آلمان بزرگ، غول اروپا و یکی از قطبهای مهم جهانی در ذهنیت حکومتگران آلمان لحظه به لحظه به حقیقت نزدیکتر می شود و از آنجاست که تا حدودی نیز در مذاکرات با گورباچف خود را مستقل تر احساس می کنند و این تضاد چیزی است که گورباچف در استفاده از آن

گزارشی از بیست و هشتمین کنگره حزب کمونیست شوروی

انسانی و دمکراتیک " که بدین وسیله " انحصار سیاسی و ایدئولوژیک " را از بین می برد تا تغییرات کیفی در ساختمان حزب در دقت سیاسی که بموجب آن دقت سیاسی به استثنای گورباچف هیچ نماینده ای از دولت ندارد و به منظور تفکیک دولت و حزب انجام گرفته است و بالاخره تأیید برنامه " اقتصاد بازار تنظیم شونده " که با وجود برخورد مخالف مردم و وجود مواضع مخالف با آن در کنگره، بدلیل آنکه هیچکس راه حل دیگری برای چیرگی بر رکود اقتصادی ارائه نداده بود، به تصویب رسید، از دستاوردهای گورباچف در این کنگره ارزیابی می شود.

اما آیا اصلاحات در نظر گرفته شده از جانب گورباچف جهت تفکیک دولت و حزب و برنامه حرکت به سوی " اقتصاد بازار تنظیم شونده " می تواند منافع کارگران و زحمتکشان را تامین نماید؟ ظاهراً هیچکس با ضرورت بکارگیری مکانیزم های اقتصاد بازار برای راه اندازی اقتصاد دو بیمه ساز در شوروی مخالفتی ندارد، اما آیا همزمان نیاز به ایجاد و تقویت مکانیزم های دفاع اجتماعی بمنابه سنگ بنای شورابه معنای ارگان های حاکمیت توده ای نیست؟ آیا گذار به این سیستم اقتصادی بدون انجام اصلاحات اساسی در رونمای بوروکراتیک می تواند به این امر مهم و بی الاقل در این راستا موثر افتد و نه پایتاکمیت شوراهای و باجانشینین دیکتاتوری کل طبقه بجای دیکتاتوری حزب را متحقق سازد؟ اینها و ده ها سؤال دیگر مسائل هستند که کنگره ۲۸م حزب کمونیست شوروی علیرغم وجود گرایشات مختلف و رادیکال درون آن بانحوه پاسخگوئی به آنان آینده شوروی را تیره و تار می سازد. در آینده به بررسی مصوبات کنگره ۲۸ حزب کمونیست شوروی خواهیم پرداخت.

قرخ

حزب کمونیست روسیه مدتی قبل تشکیل شده بود و اولین کنگره خودرآمدتی قبل از بزرگساری ۱۲۸امین کنگره حزب کمونیست شوروی برگزار نمود و در طی آن انتقاداتی رابه شیوه اصلاحات گورباچف و کاستیهای آن وارد نمود.

کنگره با تشویق های بسیار حاضرین روبرو بود با تنها ۷۷۶ رای موافق در مقابل ۳۶۴۲ رای مخالف به مقام قائم مقامی انتخاب نشد و پس از آن به عضویت کم ۰ نیز انتخاب نشد، و تنها پس از پشت سر گذاشتن این مراحل همراه با تهدیدهای مستقیم و غیرمستقیم خروج از حزب بودند که یلسین و سایر رهبران پلاتفرم دمکراتیک خروج خود را از حزب کمونیست اتحاد شوروی اعلام نمودند. آنها که قریب دودرصد از اعضای شرکت کننده در کنگره را تشکیل می دادند هر چند که خود به لحاظ کمی نمی توانستند تأثیرات تعیین کننده ای در تصمیمات داشته باشند اما با موضع گیریها و برخورد های خود در فضای هراس از انشعاب در تصریح موضع گورباچف به نفع خود و در چگونگی اتخاذ موضع از طرف دیگران موثر بودند.

کنگره با اکثریت بالایی ایواشکوگان دیدم مورد گورباچف رابه سمت قائم مقام دبیرکل انتخاب نمود. کنگره اعضای کم ۰ را انتخاب نمود، و دفتر سیاسی توسط کم ۰ انتخاب شد، که بسیاری از شخصیت های مهم سیاسی نظیر ریشکوف، یازوف (وزیر دفاع)، و شواردنازه (وزیر خارجه) دیگر به عضویت دفتر سیاسی انتخاب نشدند. علاوه بر دبیرکل (گورباچف) و معاون او (ایواشکو) و روسای حزبی ۱۵ جمهوری، ۷ نفر دیگر نیز به عضویت دس انتخاب شدند که مدیر حزبی مسکو پر و کفیف و سردبیر پر او و قرو ل و نیز در میان آنها هستند.

از نظر ناظرین بین المللی و خبر گزارر بهای شوروی نتایج کنگره حکایت از آن دارد که گورباچف تقریباً به تمامی اهدافش دست یافت: رهائی از حمله مداوم طرفداران لیگاجف و سایر گرایشات منتقد، جلوگیری و عدم وقوع پیوستن یسک انشعاب در حزب در این لحظه مهم، تجدید سازمان حزب (به عنوان نمونه تصمیم کنگره برای انتخاب دبیر و قائم مقام آن از طریق کنگره و عدم حق کم ۰ برای انتخاب جانشین برای آنها، اداره دفتر سیاسی به شکل اتحاد نمایندگان جمهوریها و در دست داشتن دو دست مهم و کلیدی ریاست جمهوری و دبیرکلی کمیته مرکزی) تصویب قطعنامه " برای یک سوسیالیسم

کنگره حزب کمونیست شوروی در ماه جولای (تیرماه) امسال تشکیل شد. در این کنگره ۶۵۷ نفر از فعالین حزبی شرکت داشتند. میخائیل گورباچف با کسب ۲/۳ آراء به دبیرکلی کمیته مرکزی انتخاب شد. انتخاب گورباچف با این اکثریت قابل توجه آراء به این مقام بیش از آنکه توافق عمومی این اکثریت بر سر برنامه های ارائه شده از جانب وی باشد، محصول تضادهای کشمکش های بخصوص جناح های اصلی درون حزبی از یک طرف و تمایل و گرایش به " وحدت " در جناح لیگاجف و سایر گرایشات کوچکتر علاوه بر وجود این تمایل در جناح گورباچف بود. شاهدین مدعایک آمارگیری نسبی از اعضای حزب است که مطابق با آن ۵۴ درصد آراء کاملاً از پلاتفرم کم ۰ م دفاع می نمودند، ۲/۷ درصد خواهان انشعاب بودند و تنها ۳/۲ درصد از آنها از حفظ و تحکیم حزب به شکل سابق و بدون اصلاحات بودند. وضعیت و ضعف جناح های متفاوت درون حزب گورباچف را در موقعیت برتر قرار داد. بطوریکه طرفداران یلسین ویا " پلاتفرم دمکراتیک " که توسط آنها به کنگره ارائه شده بود، از برخورداری کاندیدی سرشناس محروم بودند و بوریس یلسین که می توانست چنین کسی باشد پس از انتخاب شدن به سمت ریاست پارلمان روسیه از مبارزه در درون حزب کمونیست روسیه صرف نظر کرده بود و طرفداران لیگاجف و سایر گرایشات نیز از یسک برنامه سیاسی برای اصلاحات برخوردار نبودند، و بدین ترتیب هر دو جناح اصلی، دبیری و ریاست جمهوری گورباچف را لازم تشخیص دادند.

پس از آن بود که گورباچف در طی یک سخنرانی شدیدالحن در همین روز (دهم جولای) جناح لیگاجف و کنگره حزب کمونیست روسیه را برای اولین بار طی ماههای گذشته بشدت مورد انتقاد قرار داد، و هم سوئی خود را نسبت به جناح یلسین و با طرفداران " پلاتفرم دمکراتیک " نشان داد. بعد از کشمکشها و برخورد های شدید جناحین بودند که انتخابات مربوط به قائم مقامی دبیرکل نتایج شگفت انگیزی برای طرفداران جناح لیگاجف و بسیاری از ناظرین بیار آورد، و لیگاجف که در روزهای اولیه بزرگساری

روز شمار تاریخ

خردادماه		
روز	شرح	سال
۹	چهارشنبه سیاه - روز کشتار خونین خلق عرب در خوزستان	۱۳۵۸
۱۰	تصویب قانون فدکمونستی معروف به قانون سیاه توسط رضا شاه	۱۳۱۰
۱۴	قیام مردم گیلان و اعلام جمهوری	۱۲۹۹
۱۵	تظاهرات علیه رژیم شاه	۱۳۴۲
۲۱	سالروز تشکیل جمهوری سوسیالیستی گیلان	۱۲۹۹
۲۳	اعتصاب ۴۰ هزار کارگر کوره پزخانه تهران و حمله پلیس و	
	شهادت ۵۰ کارگر	۱۳۳۸
۳۰	شنبه خونین "۳۰ خرداد"	۱۳۶۰
۳۱	شهادت مبارز و هنرمند کمونیست سعید سلطانپور	۱۳۶۰

تیرماه		
روز	شرح	سال
۳	تشکیل حکومت ملی شیخ محمد خیابانی در تبریز	۱۲۹۹
۶	اعتصاب ده روزه ۲۰ هزار کارگر کوره پزخانه تهران	۱۳۳۲
۷	قیام مردم تبریز به رهبری ستارخان	۱۲۸۷
۸	شهادت رفقا حمید اشرف، حق نواز، محمد رضایثربی و ۸ تن دیگر	۱۳۵۵
۱۰	اعتصاب خونین کارگران نساجی شاهی (قائم شهر)	۱۳۵۴
۱۲	شهادت شاعر مبارز میرزاده عشقی	۱۳۰۳
۲۳	اعتصاب ۸۰ هزار نفتگر جنوب و شهادت ۴۷ کارگر	۱۳۲۵
۳۰	کشتار مردم توسط رژیم شاه	۱۳۳۱

شعری از هنرمند کمونیست :

سعید سلطانپور

بمناسبت سالگرد شهادتش



بر خاک تیریاران،

پریر شود.

بگذار بذر "تیر"

چون جنگلی بروید در آفتاب خون

فریادگر شود؛

این بذرها به خاک نمی ماند

از قلب خالک می شکند چون برق

روی فلات می گذرد چون رعد؛

خون است و

ماندگار است!

آرام... آی... مادرم آرام

بگذار تا سپیده برآید

بگذار تا سپیده ببینند؛

پشت مرا به تیر.

بگذار تا برآید "آتش"

بگذار تا ستاره‌ی شلیک؛

دیوانه وار بگذرد از کهکشان خون.

خون شعله ور شود.

بگذار باغ خون؛

کمکهای مالی و وجوه نشریات را
به شماره حساب زیر واریز نمائید:

Kto.Nr. 272753 - 606

Postgiroamt Frankfurt a.M

Bolivar

نشانی پستی

اتحاد کارگران انقلابی ایران

راه کارگر

P.B 12992

1100 AZ

AMSTERDAM

HOLLAND

مرکز ارتباطات

اتحاد کارگران انقلابی ایران

راه کارگر

☎ ۰۴۰ ۷۳۱۳۹۹۰ ☎

(آلمان فدرال)

زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!